

میزان طب

MIZAN-I-TIBB

By

Muhammad Akbar Arzani

Folios	:	256
Subject	:	Islamic Medicine
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Ta'liq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century A.D.
Condition	:	Good
HL. No. 1010/B	:	Cat. No. 1005

A hand book of medicine by the same Muhammad Akbar.

Beginning:

الحمد لله رب العالمين ... اما بعد العبد الجاني محمد ارزاني المسمي به
محمد اكبر مي گوید*

In the short is divided into three *Maqalah*, as follows:

- I. On the symptoms and qualities of heat, cold, moisture and dryness, fol. 2a.
- II. On simple and compound medicaments, fol. 5a.
- III. On diseases and their treatment, fol. 59b.

See Rieu ii, p. 479; Ethe, Bodl. Lib. Catalogue, No. 1612 Lithographed, Calcutta, 1836; Cawnpore, 1876; and Lucknow, A.H. 1318.

MİZÂN-I

TİBB.

B

1010

O.P.L.

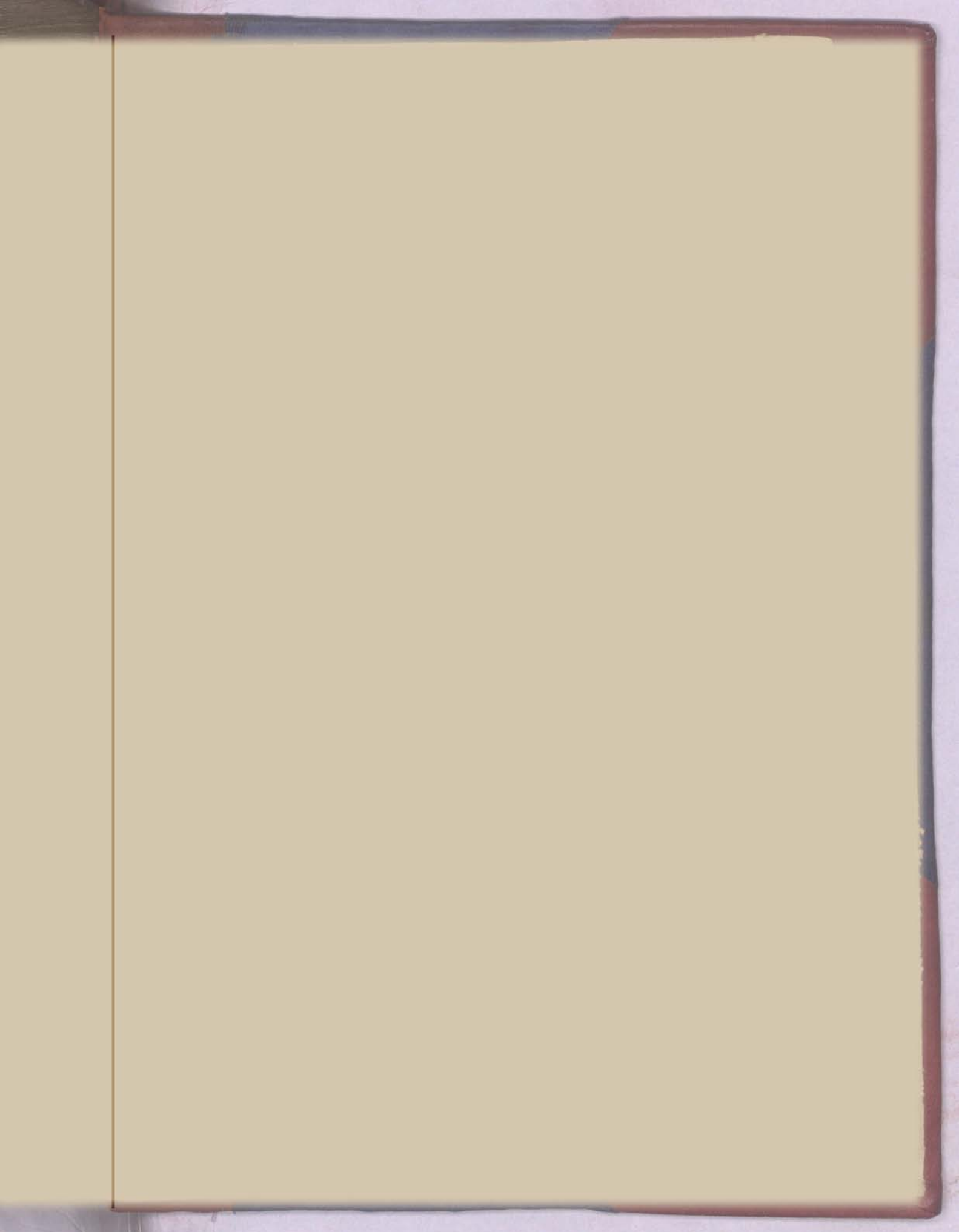


H. L. No. 1010

f. No. 4746

C - 1005

KHUDA BAKHSI O.P. LIBRARY
PATNA.
Prog. No. 4763... (Old Series)
Date 4-8-1955...
Section Manuscript...



افتد گفته شود و آنچه از شکر
 عضو بود تدبیر عضو مالوف نماید
 مع تقویت جگر با کجده از ادویه
 و اغذیه هر چه ذی عطریست
 بود بکار برند که در ازاله
 ضعف جگر بلاء امر همین است
 و قصد اسیم در ضعف
 واقع نفع دارد **فصل**
 در سده کبد و ویس است

که در خلل گوشت جگر یا در
رگهای آن خلط غلیظ ببرد
بند شود و نشان و می قلیت
تولد خون در بدن مست و
صفرت لون و اسهال عتا
و احساس ثقل در جگر پس
اگر سده در مجذب بود بیشتر
محموس شود و بول رفیق و
کتر آید و اگر در مقعر بود

براز بسیار و کثیر الرطوبت
 برآید البته و فساد در سینه
 و ورم جگر آن است که ورم
 بی‌پای نباشد و اگر این در
 سینه پیشتر بود و در ورم
 ورم فرو نترع علاج اگر
 سینه در جذب بود و مدّرات
 دهند حسب مزاج و اگر در معقر
 بود و سهل دهند موافق طبیعت

و در تضمید و غذا بهین سان
رعایت طبع نمایند و آنجا که
سبب سده تناول چیزها
قابض بود شیر و سکر و حریره
و روغن بادام و شوربا
مرغ فربه و آثار مرزبل آن است
و اگر ضیق رگهای کبد سبب
بود ظاهرست که از صفورسن
نشان وی پیدا می شود و

تدبیر او اضافت ملغطات
 و دوام شرب مدرات
 است **فصل** در سده
 ناسار یقا و نشان و سی
 آن است که در معده و شکم
 و در جایگاه مفاصل جگر بد
 غایر و ثقل محسوس شود و جگر
 سالم بود و معده پراکنده
 کیلوسی بر آید و بدن بجا هد

و علاجش همان است که در
سده مقعر کبد بکار آید **مفضل**
در نفخ الکبد و نشان دم شدن
جگر آن است که زیر قرعه
راست و برج مع التمدد پیدا
شود پس ثقل و پیست
و بعد هضم غذا نفخ زیاده
شود علاج کموسینه و شرا
دنیا را مفید است و نهار بحمام

رغز

رفتن و تجمیع کردن و ب
 حاجت بمسئل و مدبر پر داختن
 و اغذیه بادشکن حوزون
مصل در وجه الکبد و ب
 درد اگر سور مزاج باشد
 یا نفخ باشد گفته شد و اگر سرفه
 با ورم با سق ماحصاة و مل
 بود گفته اند **مصل** در سرفه
 و وی آن است که بر نهاریا

بعد ریاضت و بخت مابعد آن
بر آمدن از حمام فوراً آب
سرد نوشند و آن آب
زود بجگر رسد اعتدال نماید
در و دارد و علاجش آن است
که حرقه بآب گرم ریزند و
بر جگر بنهند و سنبل و مصلک ضار
نمایند و آب گرم ترک کنند که
زود و سرد می شود و بعون ^{الله}

و در

و اگر طبیب در تدبیر غلط کند
 باستقیا یا بورم انجامد **مفضل**
 در ورم الکبد و ویس اگر از
 خون یا صفرا بود نشان او
 تب و تشنجی است و قتل و
 درد و حرقت محل جگر و دیگر
 آثار حسب الماده ظاهر بود
 و علامت بودن ورم در
 مقعر تا محذ در فضل سن

گذشت و ایضاً سی و غنی و
بر و اطراف لازم مقعری
ست و سوال شدید و ضیق
النفس و حبس بول و کشید
شدن بر قوت با سعل و بروز
و رم هلاسیه شکل لازم حد
علاج در و موی نخست
رگ با سلیق یا اکحل زنند و
خون به فعات گیرند و بعد

فصد آب کاسنی و آب عنب
 القلب و آب انارین همراه
 سکنجبین قندی بدهند پس اگر
 ماده بمقعر بود مد رات بند
 و بهر تلین تاب مواله قناعت
 و رزند و اگر قوی تر خوانند
 مغز فلوس با شیر کاسینی
 و آب کاموینو چرسیت و
 اگر ورم مجذب بود باد دار

کوشند و لیکن قبض طبع بر او
اندر آید که مزید الم است و
پس در نیصورت هر چه لغا
تخفیف التلیس بود جهت رفع
قبض کافیهست چو لغابین و ما و الشعر
و مانند آن و در ورم و موی
جگر چه در ابتدا و چه بعد آن آنچه
ضاد کنند باید که جسم در روع
و تحلیل غایت آنکه در ابتدا
غیر

غلبه را وادع را بود و در ابتدا
 بجلا ب را در ترا بدست آید
 و در صفراوی آنچه مذکور شد
 بعمل آرند مگر مضه و انجا در ابتدا
 از وادع صرف ضم و توان
 کرد چون آرد جو و صذل
 و گلاب و آب کاسنی و سرکه
 و اگر ضرورت شود قدری
 کافور نیز داخل نمایند **فایده** از

بلغم بود نشان او کثرت
ثقل است و تنب نبودن مگر
آنکه بلغم شور باشد سپید
روی و زبان و بر از قلوب
و بع علاج در حد می مدرا
بکار برند و در مقوی مسهل
و بعد اسهال و ادا رقیق
نمایند **و اگر** از سودا بود صلابت
در آن محل پیدا بود و علاجه ^{نخج} شش

ماده است بشرب منفع و تمیید
 فیرو طی و بعد نرم شدن سیخ
 سهل و مدر سودا و ادا و ن و
 اگر مناسب بود و فصد کنند که
 سریع النفع است و شکر
 پیاله بقند شکر یک بقند شکر
 کرده فایده تمام دارد و بستر
 حرارت بود **فایده** اگر ورم
 جگر به سبب ضربه یا سقوط عارض

شود رگ ز تند و گل ارمنی بیدم
بلعاب اسفیل بدند و را آوند
و گل ارمنی و حب آلاس
در میان مجربست و این
ضما و بر نهند خود مقشر راوند
هر یک سه درم مومیا
دو درم کوفته پخت برغن
نقش با هر روغن که باشد
ببرشند و ضما و سازند و دیگر

تدبیر حسب حاجت از آنچه
 مذکور شد بکار توان بست
فصل در ورم عضلهها
 شخم و این ورم از یکطرف
 آکنده بود و از طرف تائی
 باریک و بطول باشد بالعین
 آثار هرگز هلاسی شکل نبود
 بخلاف ورم جگر علاج ضد
 کنند و مسهل دهند و روغن

صرف در ابتدا اخلا و سازند
بلا خوف تجرّ ماده و در انتها
محلّه فقط ضما و نمایند بلا خوف
اخلال فوت زیر که مرصن
در عضو رئیس این است
که روا دوع و محلّ نقطه ممنوع
بود هرگاه بخته شود و زود
بآهن بشکافند و انتظار نکشند
که خود سر بکند یا باد ویه منفجره
سکافند

شگفته گردد و زیر آن خوف
 هست که عصبه صفاق را فاشه
 سازد یا در رون سوخته
مفسر در و بید کبد و تدبیر
 این همین است که در ذات
 الریه و و بید معده گذشته
 و آنجا که ماده بجانب رود
 مایل بود و سهل خفیف دهند
 و اگر بطرف گرده مایل بود

مرد دهند و اگر بفضایه جو
روی نهند مندر با ستقا بود
و بتبیر ز می کوشند و ندانند
هرگاه ورم بعد چختن فرو شود
و اعراض خفت گیرند و
مع ذالک ریم در بول یا بر از
بروز نکند یا کند اما گستر
توان دانست که ماده بفضا
جوف می ریزد **مضامین**

در بنور السطح کبد و نشان
 او وجود آثار سور مزاج گرم
 است مع الحرمة و باشد که
 بر جلد آنست نیز ظهور بنور
 شود و باشد که گاه گاه قشور
 و ناقص افتد و علائش همان
 است که در سور مزاج حار
 گذشت در حقیقه الکبد و این
 مرض ایست که جگر بطبع بحر کتبی

اختلاجی و دریابد که گویا کسی
میدهد در جگر بز و دسیه این
حال زایل گردد و سببش سینه
جگر است و علاجش نضج او
و ضد اسهیم از راست
نافخ تر **فصل** در حیات الکبد
و نشان تولد سگرزیه در جگر
آن است که بعد منم غذا
در معده یق افتد و خلّه

و در دود و جگر پید ا بود و باشد
 که در محلی در م سنجی نیر بهس
 باین طرز محسوس گردد و اکثر است
 که چون با سلیق این بکشد
 و خون را امتحان نمایند زیر خون
 چیزی سینه تر اهل نماید بشرطیکه
 رگ وسیع گشته شود و علا
 از هضات کلیه جویند **مصل**
 در تصعیر الکبد و نشان و

همان است که در صفر معدّه گزشت
و کذا تدبیرش و ایضا تدبیرش
در اینجا باید ثقیه ملحوظ بود و بطنیات
و مد رات **مضل** در
متیام کبدی یعنی اسهال عکبر
و ویس ششش گونه است
یکی سینه و سبب او شکافتن و پله
جگر است و تدبیر و بید گزشت
دوم عسالی و سبب او ضعف

عزیز

جگر است و تدبیر صنف نیز ذکر
 شد و بوعلی خوردن موی را در
 دفع اسهال مجرب گفته سوم
 دمای و او مسهل است نه دو
 سیطار ماء کبدی و سببش
 اگر استلا و خون بود سپی و قوع
 تفسیق و تقال خون کثیر دفعه
 بر آید هرگاه که آید اما دیر دیر
 آید و دیگر آثار استلا پیدا بود

و اگر تفردی اقبال بود از امتداد
یا صربه و سقط و جز آن خون
بلا توقف همی آید هنگام خلومعه
و امعا و دیگر آثار موجه ظاهر
باشد علاج در امتداد
حبس نشاید کرد عند الصنف
و هم اندر ابتدا مضد نمایند و
با مال کوشند بر بط اطراف
و جز آن و خون بکسر گیرند و

بکرا.

بکرات و اگر قبض حاجت
 آید مرض کهر با بشیره تخم حزنه
 و آب لسان الحمل دهند و تقطیر
 غذا نمایند و در تفرق ابقا
 استلایه تدبیر همین است و
 در غیر استلایه زوال سبب
 کردن و متصدص نفث الدم
 که راوند در آن اندوه
 باشند همچند کچرا اثر تمام دارد

و در قبض و الحام چهارم صفراوی
و نشان او وجود علامت
حرارت است و علاجش از
سور مزاج جگر جویند و قبل
از تنقیه و تعدیل حبس قطعاً نکنند
بخیم صدندی و سبب او
احتراق خون و دیگر اخلاط
است در جگر و علامت
و علاجش همان است که در صفراوی
گفتند

گذشت و بر آمدن زرد آب
 با سهال در اینجا لازم و تضمید
 صدل و گلاب بر دل و جگر
 واجب و فضا سیم است
 نافع ششم خاثر سیت یعنی نین
 بدر د بر آید و سبب او نیز
 شکافتن د بیه کبد است یا کشاد
 سده جگر با حراق شدید که در
 جگر افتد و علاجش حسب سبب

بدانچه گذشت توان نمود **ناید**
فندق در اسهال کبدی و
اسهال معوی از علامات
خاصه هر عضو پوشیده نیست
مع ذالک بدانند که انچه از
کبدست بدبو می باشد و
اکثر بدو می آید و در خلو
معه کم میگردد و بی درد
میباشد و هزال و ضعف

روز بروز ظهور فاحش نماید
 بخلاف معنوی اما کبد می چون
 دیر باید اسهال معنوی نیز
 اعدادش می نماید آن زمان آثار
 شجی مرکب بگیرد و نذاعلاما
 کبدی و علاج نیز مرکب باید
 کرد **فصل** در سور القنیه
 و وی مقدمه استفاست
 و نشان او ظهور تهیج است

در وجه و دیگر اعضا و آثار،
ضعف جگر هویدا بودن و عللش
همان است که در استفایا
اما چون مرض قوی نیست
از او ویه نیز آنچه غلبه قوی
بود و بمعل آرنده و بهترین تدابیر
سفر حجاز است و پیاده رفتن
و چون بدانند که مستحکم شد و
باستقامتی انجامد شیر شتر دارند
فالم

خاصه از شتر اعرابی یا بول نه
و هند مع داسی گنجی سکنج و از فوا
انار نافعت و از آب سرد
احتر از لازم و عوض آب بر
عسرق کاسنی و باد یا قنار
واجب و آنجا که احتباس حصین
یا خون بواسیر سبب بود
بدان کوشند و احتباس کشت
بدر است و اضمده و اگر کشت

ضرورت مضد کنند اما خون
کمتر گیرند آهنگ بعد مسهل خفیف
دادن **مضل** در استفا
و ویست گونست
لحمی و زنی و طبعی آنرا که
اندکی در ظاهر بدن بود لحمی
بود زیرا که ماده در گوشت
ماند که بر اندکی فاحش و سگم
باشد خواه بد گیر اعضا هم بود
بانه

یانه اگر ماده ادا اب بود
 که در پرده های ستم
 افتاده باشد ز می خوانند
 زیر که ستم درین چون مشک
 پر آب می باشد و اگر ماده
 او باد بود طبلی بود زیر که
 ستم درین طرحی می بود
 بدست زدن چون طبل آواز
 میداد علاج نخستین از الیه میباید

و بعد به بتدیل جگر کوشند
و هرگاه حرارت باشد بخیم
بهر جگر گرم گفته شد تکیه
نموده بتدبیر استفا کوشند
و آن اسهال و ادرار و
تقریق است و اندکان
و تضییع مجففات و احتراز
از هر چه بسیار گرم بود لازم
شمارند و همچنان از آب

سرد نوشیدن و اگر صبر نمود
 از کوزه تنگ یا شوره قدر
 بنوشند برض و باید که آب
 مطبوع بود و خصوص با سرکه
 و رله عوض آب عرق کاسنی
 و بادیان نوشند خوبست
 آنهم کمتر با بجمده قدری آب در
 تمام روز زیاده از سه چهار
 غذایش باید و قدری غذا ششم

همه از حال صحت باید و مافوقین
چیزها خوردن انا رست هر
قدر که تواند بخورد تغذیه گوشت
مرغ یا گو سپند جوان یا نخود پخته
و سبماق منق و اوده سازند
تا ممکن بود و جس خوب نهند
و اگر ضرورت باشد برنج
مجز است و نان که انیسون و
بادیان در و همراه باشد

همراه کباب یا شور با می گوشت
 و آنرا که ضعف القوت بود
 و بخوردن نان معتاد باشد
 اگر نان خشک غذا سازد بهتر باشد
 و القومین تدابیر نوشیدن
 شیر شتر مست خاصه اعراض
 باشد و خصوص که عوض غذا و
 آب بهین پسند کنند و باید که
 روز نخست چهل درم شمع

کند و هر روز ده درم بفروشد
تا آن قدر که تحمل کند و بنگام
شرب شراب احتیاط
نمایند تا سرور معده نبندد
پودینه و حب سکج از نافه
پنجن لبن است گاه گاه همیدند
و شرب بول شتر و بول
بز اعراسی نیز نفع دارد
و سهلانی که در لحي دهند

جلد اول

حب راوند است و اگر با حرار
 بود مطبوخ هلیله و شربت گل
 یکم و در زسیق کلکلاج اگر بغیر
 حرارت بود عار دهند و الا
 بارد و هلیله زرد نیز نفع کلی
 دارد و در طبلی نیز حسب مزاج
 از سهولات مذکور بدهند
 و در جمده بعد ثقیه پیر تقویت
 جگر قرص اسر با زرس و مانند آن

و پیرا دارم تصدق نادر بون
و امثال آن باید که بر یک مد
لر زوم نمایند بلکه تجدید همی نمایند
تا طبع یکجز و مالوف نشود
و هر دو ایس باشد بسیار
بمانند تا النفود باشد بجز
و طریق مقدری آن است
که بر و غن گل ارسینه بابو
آینده بر بدن طلاسازند و
بایم

با پیه گاو نر آمیزند و با ناله هم
 با یک سازند و بالند و اگر
 پیشتر مطلوب بود بجا نشت
 نشاند و عرق همچند و اگر
 در تور فاستر که در و توان
 نشت نشاند و عرق نیز
 بچیند به از حمام باشد و طریقی
 اند فان آنست که چهار دراز
 بخسپند و بر یک نیم گرم آنرا

در نوشتند و چون ریگ سرد
شود دیگر اندازند تا که برداشت
کند و این عمل محمه تخفیف در
و ر م میدهد و اگر بر اندکی
در عضوی بود همان را تدفین
بر مل نمایند عمل دارد و است
باقیات نشستن و آب
جسمهای گرم و آب سرد
شور بدن نشستن و نمک را

اگر آب گدازند و چذروز
 اگر بافتاب گذارند بجای
 آب در یاباشد و ضماوی
 که ایرا نچند و خشک کنذاین
 آر و حلبه حره حمام را غنی
 بکاک البطم سحم عینق با هم بر
 وضما و نمایند در لحي بر تمام
 بدن و در زریه بر سخم
 و در طبلي بر اطراف و

بدانند که طبعی بعد شقیه تجلیل ریح
کوشند بد آنچه در نفخ معده گذشت
و از بند است ختنک و تخم خزل
و بادیان و کرمش و بوره
و شکر سرخ و آب سداب
سماق خرد سازند و تدبیر
جمول فرمایند و در زرقی
بعضی نزل میکند و زرد آب
بر می آرند و این کثر الخطر است

و طریق طبیح آب بسر که چنان
 که آب خالص صد حصه بگیرند و
 یک حصه سرانگور ریخته
 آمیزند و بجوشند با سوم حصه
 از مجموع بماند سه و نمایند و
 بکار برند و این آب مسکن
 تشنگی است و بدانند که سرکه
 در ازاله عطش منقی و نفع
 سده سودمند است خاصه

در حار و زرشک نیز انفع است
اما اگر با سر و بود تر شنی نباید
داد و با هر چنان با هر عارضی
که جمع شود رعایت آن نیز
ملفوظ دارند و این طراد
ز فی بر شکم نهند بوره آری
پنج سوسن فردا مایه ویرج
یک سه درم تخم کرمب درم
بشک بر بنچاه درم ارد

جو سہ گین کا و ہر یک شست
 و ر م بایند و آب باویا
 با کاسنی بسر کنند و بر
 شکم طلا نمایند **فصل** استق
 طبعی چون مریض شود و صلا
 پفرزاید اما بر مریض بہر دو
 نماید و محرر اند کے شکم مکرو
 نباشد سہمی مسگیر و ند بحین
 و درین وقت و چیز مایہ

ضماد نمایند و چون صحت
نرم شود با بونه و اکلیک
و مرزنگوش و صغیر و تخم
سداب و چند پسته رفحات
طرفا و نظرون کو منته خیه
باب سداب و بول شتر
آمیخته بر شکم ضام نمایند تا تحلیل
کند و هرگاه در اسهال
سودنده داغ دهند بپنج یا

بر فسم معده دوم بر جگر
 سوم بر سپرز چهارم بر مغز
 معده پنجم بالاسیست
 اگر مریض قوی بود یکبارگی
 دهند و الا بتغاریق **باب**
 در یرقان و امراض طحال
 اما پیماریهای مراره صمن
 یرقان ذکر نمایند **فصل**
 در یرقان و وسای آن است

که رنگ بدن زرد شود یا
سیاه اول را با صفرا
و ثانی را با سودا موصوف
می سازند یرقان صفرا اکثر
از جگر و مراره بود و اسوداز
سپرز و هر یک بقسمی گفته
اند **قسم** در یرقان اصفر
و این چند گونه است **یک**
انجی بر سبیل بحران افتد و نشانش

و قوع آن است در تپاک
 صفراوی در ایام با محو
 علاج این وقت ظهور صفت
 امداد طبیعت است اگر مقصور
 در عمل او بود الا بر طبع
 گذارند و آنچه مدد کنند طبع را
 بر دفع ماده بجلد و خول باب
 گرم است و شراب سبکچین
 یا با شیر کاسنی و بعد اتمام د

اغلب صفت خود بخود زایل
می شود و اگر نه آنچه محلی جلد است
بکار برند **دوم** آنکه سور مزاج
گرم جگر افتد و علامت و
علامتش از مبحث سور مزاج
جگر افتد و این قسم در اکثر
ماسوما خشن باشد **سیوم**
آنکه از سور مزاج گرم مرار
افتد و نشان او آنست که

دفعه پدید آید و بول نخست سیمید
 بود بعد از زرد شود پس
 از آن سیاه و غلیظ گردد
 و آثار سور مزاج جگر و سده
 آن هیچ نباشد و اشتها بجا
 بود علاج کبجین با شیره
 کاسنی دهند و دیگر تدابیر
 که جگر می جگر نفع دارد و بعد از آن
 چهارم آنکه از تورم مران افتد

و نشانش لزوم تب و فی
ست و خشونت زبان و

اروغ و علاجش علاج ورم
جگر است **پنجم** . آنکه از کثر
تام بدن و رگها افتد و نشانش
گرمی ملئ بدن است و بعض
طبیعت و جلد و بیشتر بدن و
همه آثار گرمی پیدا شود و ن و
علاج اگر سانسج بود تدبیر و

اگر بادی بود مقتیه و تعدیل
 عام کفایت کند حسب حاجت
 و تههین ادمان مرطبه و درون
 بآب زن مرطب نفع تمام دارد
ششم آنکه از اسهال و اسهال
 افتد و تقدم سفر در کرده و وصول
 غبار و خاک بر بدن بر آن
 گواهی دهد و علاجش تفنخ نسام
 است بعل در حمام و جبران

بطبخ بنفشه و اکلیل و بابونه و
خطمی و سبوس **هفتم** آنکه
از ورم جگر افتد و آن گشت
هشتم آنکه سده جگر افتد
و آن نیز گشت **نهم** آنکه
از گزیدن حیوان زهر دار یا
تناول او و ویه **سیه** افتد
و علاجش دفع اثر آن است
بهر چه مناسب آن بود و اقرا

کافور و دیگر سرد است در
 حار تر یاق مار و ق در بارد
 نفع تمام دارد و **دهم**
 آنکه حیدرم مراره صفت
 شود و صفرا را از جگر جدا
 نکند و بدان سبب یرقان
 افتد و نشان غشیان و بی
 صفراوی است و طبع قوی
 بودن و سر را منضع باقلیل

الصبيغ بر آمدن علاجش این
که در صنف جگر است **باز دهم**
آنکه از وقوع سده در جری
که فیما بین جگر و مراره است
افتد علاجش همان است که در
صنف مراره رفت و بر از
بتدریج سپید شدن و علاجش
علاج نضج سده جگر است
دوازدهم آنکه از حد و ش سده

بحر ی که میان مراره و اموات
 افتد و نشان او آن سست که
 جز از دفعه سپید شود و طبع
 بقبض آید و علا حبش نضج مراره
 و حقه نامقترین در هر نوع سده
 مغز فلوس در آب کربت
 حل کرده و روغن بادام
 تلخ آمیخته خورایند ن بنایت
 سفید سست ^{۱۳} نیز دهم آنکه درین

دو مجری گوشت بردند با
لولول بر آید و نشان او همان
ست که در سده گذشته و
لا علاج له **چهاردهم** آنکه از
قونج بلغسی افتد بوا سطره سطح
بلغسم لرنج بر دهن ریگ
که با معا آند ه ست و منضب
صفر است و علاجش حل
قونج است **فایده** بعد قطع
مببر

سبب اگر از اله صفراست
 چشم خوانند بسر که کهنه استفاق
 نمایند در حمام و سرکه و گلاب
 بآب آنار ترشش در چشم
 چکانند و بطبخ اسنیتق عرعره
 نمایند **قسم** در یرقان
 اسود آنرا یرقان سندی
 نیز گویند و آن هم چندگونه
 است **یکی** آنکه از وقوع

و مع طبیعت افتد بر سپل بحران
امراض طحال و خفت عفت
آن لازم است و علامتش
مد و طبیعت است اگر محتاج بود
اچیز گذشت در اصف و تدهین
بر و غن با بونه و سمبب مفید
است **دو**م آنکه از وقوع شد
در مجری که فیما بین جگر و کبد
است افتد **سیوم** آنکه از
دو

و فوج سده در چری که
 فیما بین سپرز و فم سده است
 افتد و نشان این هر دو آن
 ست که یرقابند رتیج آید
 و ثقل جگر و سقوط اشتها بدین
 در اول و گرا این سپرز و
 و سقوط اشتها یکبارگی در نیایی
 لازم ست و علاجش نفع سده
 ست بسهلات و منضجیات

و مضد باسلیق یا اسلیم اسیر
نفع **چهارم** آنکه از احراق
خون افتد بواسطه وقوع
حرارت مفرط در جگر و علا
و علاجش از سور مزاج جگر
نمایند **پنجم** آنکه از ضعف
سپهر افتد خواه ضعف در
جاذبه او بود یا در ماسکه
اش اما نشان ضعف ماسکه

خروج سود اسباب هجی و
 اسهال موه عدم آثار زیاده
 سودا در بدن و علاجهش از
 ضعف طحال جویند **ششم** آنکه
 از ورم الطحال افتد و آن
 نیز گفته اند **هفتم** آنکه از سوء
 مزاج بارد و مفراط جگر افتد
 و تدارک آن از بوی حبه
 نمایند **فایده** هرگاه یرقان رزد

یا سیاه جمع شود باید که از هر
دو دست رگ زنند بفاصله
سه روز و ز بمطبوخی که مخرج
صفرا و سودا بود طبع نرم
نمایند پس آنچه غالب بود
رعایت در تقدیرش بیشتر
مرعی دارند و با صلاح جگر
و سپرز کوشند **فصل**
اندر سود و مزاج طحال یعنی

پرازدن

و دسیه اگر خار بود سوزش
 سپرز بودن بول و بر از
 سرخ مایل بسپاسه و دیگر
 آثار بر و دست هویدا و نیز
 گرسنگی ساقط اگر یابن بود
 صلابت در سپرز و غلیظ خون
 و خافیت در بدن ظاهر شود
 اگر رطوب بود جایگاه سپرز
 گران می محسوس کند سپار و لون

بدن ابر می شود علاج در سراج
تقدیل فقط و در بادیه مع
التقیه باید کرد آنچه در جگر گشت
مگر آنکه ادویه موضعیه درین جا
بسیار نهند و مضد از دست
چپ کنند و این ادویه بسیار
نافع در حار است غلب
الشلب و آب برگ بید
و آب کتوت جمله با یکچنین

و بهر ملین مطبوع بلیله و مغز
 فلوس و عند شدت حرارت
 مرض کافور که در واسفولوتنه
 زبون و در بار و آب
 کرفش با سکنجین بزور آب
 حار و مثلث بر نهار و آب
 ترب و تریاق اربعه و گلشنه
 و پوست میخ کرنا سکنجین بزور آب
 و دریا لب شرب بنفشه و

ماء الجبین و مانند آن هر چه مرطوب
بود شرباً و ضماداً و اگر با
ماده بود مضد و سهل سودا
مقدم دارند و در رطب
از گل سرخ و پنخ کبر و راوند
و سنبل و کک و زرشک
بار یک ساخته باشند اقرأ
سازند و بدهند و نجفقات
ضماد نمایند و بهر طین حسب ایام

بکار دارند

بکار برند و هرگاه ماده مرکب
 بود علاج نیز مرکب کنند و آنچه
 در پاک کردن سپرز
 بار و رطب مقرر است
 پوست پیچ کرست و اقیون
 مسوی کوفته پنجه معبل شده
 و در رم بدهند و آنچه از
 مرکب برد و پیش افتد
 انرا جاده و غلطت طها

نامند و حدانیاید **مض** **فصل**

اندر ورم الطحال و وسی
اگر حار بود تب لازم باشد
پس اگر دمودهی سست بود
ربع اشتهاد کند و اگر صفراوی
سست بدو رغب و دیگر از
امراض هر یک پیدا بود و اگر
بلغمی بود تب الطحال خوانند
و نشان رطوبت و یبوست

در سور مزاج گذشت علاج
 حسب الخاط شفعه نمایند و تعدیل
 در حار اردجو و برگ کرنا
 و آب عنب الثعلب ضماد
 کنند و در بلغمی خاکستر چوب
 در حمت انگور بر و غن گل
 آمیخته خاکستر سرگین بر سه حصه
 و خاکستر برگ پوخ کر یک حصه
 بر که طلا سازند و در سودا و

اشق در سر که گداخته باشند
آب و پودینه بسر که سرشته
بآن حالت در سر که جوشانند
و اشق در آن آمیخته طلاهای
و آنچه گفته اند اگر از جواب
گر طرف سازند و طعام و آب
از زبان بخورند در چهل روز
سپرز بگدازد و اگر بر باد
وز و فایا بس و تخم نمجک است

کوفه

کوفته پخته عسل سرشته و درم
 بدهند سپرزگدازد و انجیر
 بر که نهاده و کبر محلل خوردن
 بدستور و مطحول را هر صبح
 سه کف از بول خود نوشید
 اثر تمام دارد و اسهال
 حب بعد ملین صلابت میزد
 مفید و نفع مند است در حیا و
فصل در نفخ الطحال و بداند

که در مـ سپرز در اکثر تجلیل
میرود تا صلب می گردد و نادر
باشد که نخته شود و ریم کند و
نشان استحاله ماده او بدو
و جـ با حسن است و ظهور احصام
غریب در بول مع البین و
باشد که ریم او بعد گراید
و در سیف و بر از بر آید و
ریم این در و سی می باشد
و عذر

و علاجش همان است که در
 ویده کبد گذشت و در دادن
 مد رات رعایت مزاج لازم
 و اگر بعد نفخ صلابت باقی بود
 اخمده ورم سودا و سی
 او بکار برند و در جلد از
 قایضات پرهیزند و هرگاه
 ورم صلب مزمن شود و
 بد و انفع نکیرد داغ نهند بدین

طریق که پوست سخم را که بالای
طیحال است بشاره معلق ساز
و بالقی آهنین در از که سر او
دو شاخ داغ دهند و مرتب
یکدیگر دو داغ دیگر نهند تا دو
سه کرت شش داغ حاصل
آید و اگر آسپت سازند شش
قته دار که در یک دفعه
شش داغ و به می شناید

فضر

فصل اندر ضعف الطحال

بدانکه ضعف اگر در جاذبه
او بود اشتها ساقط شود و
امراض سوداویه پدید آید و اگر
در ماسکه بود اسهال و فی
سوداوی روی نماید و اگر
در ماضه بود اشتها زیاده شود
یا اسهال شود افتد که و اگر در
واقع بود سپرز بزرگ شود

واشتهای ساقط گردد و علاج
بهت تقویت استین بنل
گرمار و مندر با ففاح او خ
پنج کبر کل سرخ مقل نرم بکوبند
و آب برگ طرفای آب
سداب آمیزند و سرکه
افزوده ضماد سازند و
سپرز را بالند بحرفه دروست
و محجم بغیر شرط نهند **فصل**

اندر سده طحال و نشان او
 نقل در سپرز محوس شدن
 ست و آثار ورم علاج همی
 در باب سده جگر گفته شد
 قوی ترین ادویه او بکار برند
 و سکنجین بر فوری و مرقص کبر
 و لعاب بهدانه مفید است بر تبه
مصل در نفخ طحال و و
 از ضعف هضمه و افعه افتد علاج

سپرز را فوت دهند و بیوس
کا و ر من و برگ کتمید کنند
و بوره و پو دینه و سداب
سبر که و عمل ضداد سازند و
جاست ناری کذارند و سهون
حرف خوز اند **مض**

در حجاره الطیال و نشان
او بر آمدن رگست در بول
و خلش در سپرز نمودن

دیگر

دیگر اعضا سالم بودن علاج
 انجیر محلل خوراند و ضماد نمایند
 و مدراست و کاست که در
 کلیه و مثانه سست بکار برند
باب در امراض امعاء
 یعنی رودها **فصل** در زلق
 الامعاء و وسیع آن است
 که طعام از رودها رود و بدون
 آید و سبب او اگر ظهور بود

بود در سطح امسا آثار حرارت
پیدا باشد و طعام چون بروده
آید در و کند و زرد آب قیتی
مخلط آید و علاجش فصد است
و اسهال صفرا و تکین مبردا
شراب و حشا و سفوف
زلق الامعاء بنور سیاق نفع تمام
دارد و اگر ظهور بنور بود
بر سطح بروپی آن دغنه

ولله

و لدغ در احشاء پدید آید
 و وضع گاهی بر ناف بود و
 گاهی زیر ناف و گاهی در
 پهلو ها و غیر مضمر بر آید و
 علاجه اش سوا می حقنه همان است
 که گذشت و تضمید به سرد است
 زیر ناف در اینجا نفع و اگر
 رطوبت باشد که سطح داخل
 اعمار را بجاگرداند خروج

رطوبت با طعام غیر منہضه
گواهی دهد علاجش سیه
و اسهال است و در انجا
حب آیارج نفع تمام دارد
و کدالک هر دو ایست و
هر تدبیری که بود محضه
باشد و اگر سور مزاج طرب
سازج که با معافند آثار رطوبت
پیدا بود و با طعام هیچ رطوبت

بر نیاید و علاجش سفوف
 نای مجفف است و روغن
 گل بر شکم مالند و **اگر** خلط صفرا
 بود آتش ز پدید آید و علاجش
 ثقیه آن است و بلیله زرد
 نفع تمام دارد و **اگر** بلغم و
 صفرا بود آتش زهره و پدید
 آید و تقدم تناول طعام و فواکه
 گواهی دهد و علاجش ثقیه صفرا

بلغم است و این سفوف کثیر
النفع است علیه رز و د و درم
حب الرشاد حب الآس
سماق گرم هر یک یک نیم مثقال
همه را نرم بگویند بعد حب
الرشاد شربیه و د و درم
و اگر ضعف در امعاء پیدا آید
بواسطه وقوع فالج یا دغضب
امعاء آثار اسهال پیدا بود
عبدل

علاجش از فالج گیرند **و اگر**
 شرب سهیل قویه حبیب
 زلق بود چهار تخم بریان کرد
 و بروغن گل چرب ساخته
 بدهند و اگر حب الرشاد در
 دوع بخورشانند تا ربه ^{شود}
 و بخوراند روز و عمل کند **و اگر**
 در اسهال و موی که مبد
 او نقش معا بود و وی

دو گونه است یکی آنکه رود
بجراشد و از اسحج گویند
دوم رگهای روده از
خون پر شوند و دهن رگی
از رگها مذکور بکشد بدین
و این مصل بدو قسم بیان کنیم
قسم اول در اسحج
و سبب او اگر ضعیف بود
نشان که نخین اسهال صغیر

افتد بعد صغرا با حشر اط
 مفطر آید بعد با حزن حرات
 و لزوجات و دیگر آثار
 حرارت پیدا بود علاج
 در ابتدا رُب غوره و رُب
 آنار و مانند آن چربی ترش
 و قابض دهند و اگر کثیر باشد
 سقیه او نمایند و پس از قطع
 سبب لعابیات و معرما

نوشانند و شیرۀ خرفه با گل از
اثر تمام دارد و معوض مقلها
یابد ستور و هرگاه بقض رزد
تر مطلوب باشد تخمها بریان
و بار تنگ فقط نافه ترست
همم هر قطع ماده و همم هر سحج
اسهال و آنجا که درد شدید
باشد چار تخم سیغی با سببول
و ریحان و کنوچه و بار تنگ

دار

در آب گرم دست کنند
 و لعاب از آن بپزند و روغن
 گل اندکی آمیزند و بنوشانند
 و اگر بلغم بود تقدم اسهال
 بلغمی گواهی دهد و بنفشه
 نرله و زکام افتد علاج بخن
 قطع سبب کنند با استفراغ
 و منع انصاف و بعد هضم
 دهند چون تخم ریحان و امثال

آن و ملیده سیاه بروغن برین
کرده و کوفته چته بقدر سه شانه
با هر چند آن قند سپید آمیخته بخورند
نفع کلی میدهد **و اگر** سودا بود نشان
او پیش دایم است و کثرت
شدید و بروز سودا منع خون
و حشاطه و براز و علاج
بعد ثقیله قطع سبب بقویت
سپرز کوشند و تنهایی

لله المولود

لسه و سفوف الطین و هند و اگر
 نقل غلیظ خشک بود که امعاری
 بخراشد بخشونت تقدم مقبض
 شکم و تناول یا لبس قاصص
 و بر آمدن نقل خشک گواهی
 و مد علاج مرطبات و ملینات
 و هند چون لعاب بیدانه و
 اسبغول و شراب نفثه
 بروغن بادام و مانند آن و

هرگاه امعا از نقل پاک شوند

و سحج باقی باشد قابضات

مناسبه باید داد اما پیش از

مقیه امعا نهار قابض بدنند که

سخت محضت است **و اگر**

اوویه ^{سمیه} بود که تناول

آن اتفاق افتاده باشد

چون زریچ و نوشادر و کج

و جز آن و علاجش قی است

دیرینه

و شیر تازه و حشوها نوشانید
 و اگر شرب شراب
 ادویه مسهل بود و علاج جگر موربا
 و معرد است کند و دودغ
 آهن داغ اسرع النفع است
قسم ۲ دوم در اسهال
 که سبب او کشودن رگ
 روده بود نشان وی
 آن است که خون بیاید باها

و بآن آثار سچ و بواسیر
و اسهال کبدی سچ نباشد
و این در اکثر پیر و رد بود
بجلافت سچ که وجع در اکثر
آن لازم است علاج اکثر خون
بسیار آید و موت مساعد بود
با سلیق زنده بده جهت
حبس قرص کهر با و امثال آن
دهند و کل ار سیمنه نمیدم موثرتر
جبرئیل

حب الّاس با شربت
 انجیر نفع بسیار دارد و
 پوست انار و کرماز و وکل
 ارمنی هر سه برابر کوفته چته
 حب سازند و دو درم بپزند
 مجرب است و مجرب بر شکم
 نهادن و چهار ساعت صبر
 در منع اسهال مخصوص است
 فایده تا ممکن باشد مخدرا

نباید داد و عند ضرورت تا
بشافه کار بر آید نشاید خوراند
و اگر دهند اصلاح داد دهند
چنانچه در قرابا دینا است

فصل در خروج المعده

من الامعاء في برآدن ریم
از نفس روده و سبب
او تفرج صح است تا انقباض و
رود و علامتش تقدم ^{صح} است

باورم و عدلش نخبین اتقان
 ست بجهت محلی و عدل از ان
 شقیه مدد بجهت مدل صفت
 حقنه مدل محلی اوست آنار
 سماق آس از ر شغیر جمله
 نیم کوب کوفته در آب
 بجوشانند و بیا لایند و قدری
 آبک سرد ناکرده آمیزند
 و حفته نمایند صفت حقنه مدله

صنع گل ارمني دم الاخوين عصا

لحم اليتس کا غده سوخته باريک

بایند و در شیره لسان

الحمل وقت خام آمیزند و هفت

نمایند **فایده** آنجا که سبب مده سح

باشد هنوز باقی بود نخین

القطاع سبب نمایند بعده تدبیر

تدرع فرمایند **فصل**

اندر زجر سیع چیش و آنرا علت

الدواء

الدجاجة نیز گویند و عام است
 که رطوبتی اندک که در هر اندک
 مدت بر می آید درین مخلوط
 باشد با ثقل بانه و سبب او
 اگر ثقل یا سبب بود که در اینها
 بند شود طبیعت خواهد که دفع
 آن کند و آن خود بر نیاید
 اما رطوبت روده بر آید
 و وسیع می است بزجر

کا دُنب و نشان او آن است
که اسبغول و مانند آن تمهنا
اگر آنچه بنوشانند بر و نیاید
علاجش تلین است باشد
و حقنه لین و باشد که آب گرم
مقط نوشیدن کفایت کند در
نهار چربی قایم نشاید و
که مملک است لهذا گفته اند
ز جبر را قبل از تحقیق سبب اگر

لازم باشد

مزمن باشد حاسبات نباید
 داد و اگر بگفیم با صفر یا سود
 بود علامت و علاج آن از
 هیچ جویند و بدانند که حق
 و شیاف در زجر نیست
 بشرو بات نافه نیست
 و اگر ورم گرم بود که در
 روده زیرین افتد نشان
 او احساس ضربان و ثقل است

در آن و باشد که تب غریز
پدید آید علاج رگ زنند و
زیر کمر حجامت کنند و غذا کم خورند
و مطغیات جوهند و چون مادر
از انصاف بایستد خطمی و طبع
و نفثه و بابونه و برگ گری
بجو شاند و بطبع آن طول
سازند بر مقعد و شکم و آنرا
که سیاق آسان باشد نفع کثیر

دارد و اگر سردی مفرط
 بود که بمقدور است تقدم اخلاص
 برود دست گواهی دهد و غلاص
 تحمید بآب گرم است و این
 بر دغن قسط گرم کرده و مانند
 آن و بر خشت گرم نشستن
 و در درم حب الرشاد
 بریان و همچنان با کوفته
 بر نه روز و اگر رسید

اینها بود مقصد و معارف از رکوب
و جلوس بر چرخ صلب
موم ر و غن مالیدن کفایت
کند و زرده پخته بر و غن گل
زده درین و در سایر
اقسام نفع تمام دارد **فایده**
حکاه باشد که در خلوت ترشی
خورده شود و زجر آرد
تدبیرش شرب شربت

بنازید

نبات است و تخم مرغ نمبر
 مع ضمیع عریه و گل ارمنی خورا

فصل در معیض پیغ در

روده و وی در قونج

و سچ و زجر لازم است

و آنجا که در دوا معابدون

اینها بود حسب سبب تدارک

کنند بدانند ذکر یافته بیاید در

قونج و بهشت و بدان و آنچه

بعد شرب او دویه مسهل
پدید آید آب گرم کفایت
کند جرعه جرعه بنوشند و روغن
کحل بالند **منسل** در نفخ و قرا
امعاء سبب او اگر تناول
اغذیه نفاخه باشد یا بسیار خوردن
باردیه الکلیفت چون
گوشت گاو و میش اکل نمودن
علاجش تجوید غذا و تبدیل معاً

ست و گلفند و گلاب نافع
 اگر صنف و بر و امعا باشد
 نشان او حدوث فرا
 ست باد جو و تناول
 غذا اگر صالح معتدل المقد
 و علاجش تفصیل غذا و قلا
 و کمونی و ادن و اگر
 مع الاسهال بود و جوارش
 خوری نفع تمام میدهد

فصل . در قوی و وی

در دسیت شدید که در امعا

افتد و با او طبع مرطوق مقبن

شود با قدری آمد اما بدستوار

و سبب او اگر بلغم غلیظ

بود تناول اغذیه غلیظه و

حبس شدید گواهی دهد و دل

پمار چیزیه شور و ترش

خواهد و علاجش آن است

که شمس

که نخستین طبع نرم بگفت بعد
 بهر نقیب تمام سهل نوشتانند
 و آنچه با وجود اسهال معده
 را قوت دهد و غشیان و رفع
 کند سفر جلی سهل و سحر باران
ناید آبرن و کماد و ضداد
 متبل از حل طیفست بکار برند
 و بعد رفع قبض یک شبان روز
 غذا دهند و بهترین غذا درین

شور بایه نخود آب است
که از گوشت حزن و سوز نیز خسته
باشند و کبک و عصفور و
گوسپند و جز آن نیز مجرب است
با تو ابل حار و ثقیل آب جلاب
و اگر عوض آن جلاب و عرق
بادیان با مار العسل اقتضا
کنند بهتر است اگر باد غلیظ بود
وج مسلی و تقدم تکه و تقدم قفا

گواهی دهد دست را فرزند و در
 اکثر ربح مفتل باشد و علاجهش
 همان است که گذشت و در نجا
 تحمید و بنطل فل از اصل طبع
 پاک ندارد و در و غن شبت
 مالیدن و کموی نه خوراندن
 و آنچه بفتح المعده نفع دارد
 و دادن آرد و ماش هندی
 که بار دمشهور است نان ختن

و از یک طرف و در ماه از طرف
خام بر شکم بستن ^{لنفغ} سر پیچ
ست و محج با زیاده بتور
و نوع ست از ریجی که سبب
انصاب شود ابر شکم عارض
شود چنانچه در مایه یو لیا مرا
بعضی را پدید آید و نشان او
آن ست که در فو افتد و شکم
نفخ کند و اروغ ترش
بد

آید و وجع بدست نبود و
 علاجش ثقیه سودا است
 و مضد اسهال نافع بود و این
 مفید **و اگر** ورم بود که در امعاء
 افتد حسب الماده ثقیه باید کرد
 و آنچه بوزن معین گفته شد نفع
 دارد و بالا گفته شد که در
 قولنج نخست بجهن طبع بکشاید بهتر
 سهل نشاید و ورم بلغنی را

زخما در افتد و سوداوی
هفته که در وادوی باد پرو
چرپے مرغ و روغن ما
باشد نفع بسیار دارد
و اگر از التواء چاشتن بقدم
حرکت عینف ماحسین و انشا
ماگواهی و علاجش بجای آورد
ست بملیدن شکم و مکرر
پهار را بر پست غلطانید و
در

دست و پای آن برداشته
 جنبانیدن بنوعی که مستهور
 و عوام چاشن رو و ده را
 به چاشن نامت غیر معی کند
 و آنجا که قوچ النواسی بسبب
 فلق و من و افتاده باشد
 بعد را اما بجایگاهش بتپیر
 منق کنند و آنجا که رجوع نمایند
 و اگر ثقل بود که در اما باند

علاجش دفع آن است بمزلقه
بنجی در زجر گذشته و بعد اگر
بواسطه بقایه سبب موجب
خوف حدوث بود ثانیاً
از ازاله آن نمایند تا عود نکند
و اگر اجتماع صفرا بود در
خوف معافیة کفایت کند
و این نام در افتد لعله ماده
و نظافتها دیگر که بمشاکت

عضوی قویچ پدید آید چون
 از ورم شانه و گرد و ده و جگر
 و رحم و سپرز و جز آن بمغای
 آن عضو کوشند **نوعی است**
 از قویچ که آنرا بلا و سبب
 و وسیع به ترین اقسام است
 و تنوع و سیف لازم آن
 است و چون محکم شود و زبل
 در سیف می بر آید و علابش

همان است که گذشت حسب
سبب بجا برند و ز ابتدا
این علت مضه نفع کلی دارد
دارد خاصه اگر خوف ورم
بود یا ورم موجود باشد
فایده که خوردن آن انواع
قوچ را سود دهد گوشت
بده و خراطین ختنک و کرم
بریان و شاخ گوزن سوخته

و این دوا می‌حبیب درد راز و
 بنشانند **فصل** اندر هر

یعنی مقبض ماندن طبیعت بی‌در
 و علاج او از باب مقلح

ظاهر است و شربت بنفشه

بروغن بادام نافع **فصل**

ابد وندان سیغی کرم

سکرم و وی چهار گونه است

یکی در راز و آن را حیات

گویند و دوم عریض مشانه بدانه
کدو و آنرا حب القرع نامند
سیوم مسند بر چهارم صغریه
بکرم سرکه و این دو قسم
نامی خاص ندارد و نشان
دیدن آن است مطلقا که روزی
لبها خشک باشند و شب تر
گردند و لعاب سایل گردد
اما لذغ شدن در قسم معده
دعایه

و حاله گرسنگی حرکت تصاعده
احساس کردن خاصه حیات
ست زیر که محل نوازش معا
علیه ست و کثرت اشتها
و خروج کرم در برابر از گاه
گاه خاصه حب القرع و مسم
سیوم ست و این دقو^نلو
و اعور متولد میشود و غارش
و دغدغه مقعد خاصه مسم چاه

ست و این در روز و ده مستقیم
میشود و اکثر بگو دکان سیاه
علاج بکنند و برون آرند بدین
که سه روز شیر تازه نوشا
نباتی و به قند شیرین ساخته
و روز چهارم این دوا بند
بشیر آمیخته برنگ کابی مقشر
سرخش و تربد و منسل
هر یک چذر م تر مس ^{مقط} و

تلخ هر یک هفت درم سجده
 درم نمک هندیه یک درم
 کوفته چخته درم بدهند
 و حالت شرب پنی بند
 کنند تا بوی آن بدماغ نشد
 بجرمان و اگر مزاج گرم بود
 ز بهار و اسی گرم نباید داد
 و درین حالت این دوا
 نافع است و پوست درخت

انار ترشش و پچ آنرا بجوشانند
و آب آن بنوشانند کرم را
بجشد و برون آرد و اگر خورد
و داکم و ده باشد هفت نماند و آب
شیاف بکار برند و اگر این
نیز مشکل باشد سماق و اقاقیا
و کل محوّم شراب آمیخته
بر شکم طلا نمایند یا مادام تلخ
و متنبّل و ترمس و کبرک

بس که آینه خمد سازند و
 نیکوترین اصل بر گرم خردا^{نشد}
 که خا و موم همه سرشته شد
 سازند و بردارند و بعد
 لخطه مقعد طفل را مقابل چرخ
 بدارند و کناره بکشایند و گرم
 که برون آید بچرخند و زیت
 اتفاق در احسن علاج جمیع ام^{راض}
 دود شود و او را در بخورند تا مقعد

بماند **باب** در امر اضمقعه

و وی چند فضل است **فضل**

در بواسیر فروزین و وی

آن است که بر سر مقعد فروزا

پدید آید پس اگر خون وزد

آب از آن بر آید و امی

گویند و گرنه عسما خوانند و

نامهای بواسیر حسب نشانه

او بجز می ماخوذ است چون

نخلی و عینی و سینه و نوک
 و تری و بوسینه بشیبه جل ناب رکتر
 چستها و یست و تروجه آن
 بنا بر صورت اثار مذکور و
 سبب این مرض فساد خون
 است بغلظت و باشد که از
 اخلاط صفرا پدید آید بالجمله
 سوزش و درد لداع ماسه
 نشان خون صفرا و سیت و غله

و کثرت نقل و وج ثقل قلب
لذغ و لمیل خون غلیظ علاج
مضد کنند و حسب حاجت
خون گیرند و اگر مایه بودین
الورکین جامست نمایند و طبع نرم
دارند و با صلاح خون شوند
و اگر خون بسیار آید مقبض کنند
بترص کهربا لیکن تا که خون
سیاه آید و خون ضعیف

ویند

نباشد ز نهار حبس نباید کرد
 که خند و ج او از اکثر امراض
 الی میسازد و اگر با سوزش می
 و باد در دود و خون از آن
 نیالاید باید که بطبع خطمی و شب
 تحمید کنند و شبست بروغن شفتالو
 یا مغز کوهان شتر یا مغز ساق
 گاو تدجین نمایند بعد از آب
 پیاز و زهره گاو و عطش را بپوشانند

و بصوف آلوده حمل فرمایند
و پاز فقط گرم کرده نیز مسح
نمایند و بسیار باشد که کتید و
تدهین کفایت کند و بدین هم
منفجات حاجت نیاید و مرهم
سپیده بهر شکن در دمحض
ست و روغن گل برزده
پخته بدستور و آنجا که با سوز
بی درد بود و خواهند که آنرا قطع
کنند

کنند یا خشک سازند می‌شاید
 اما قطعاً غالی از خطر نیست و
 اگر کنند یگان عد و ناسور بکند از
 تابي آسیب باشد و تخریق و
 مرو شخم منطل و سلاح الحیه و
 اشماع باد بخان مسقط مبین
 ست مفرد و مجموعه
 فصل در بوا سیر
 و وی آن ست که در امعا

ریح غلیظ متولد شود و درد آرد
و آن ریح گاهی منبر و آید و
گاهی بجانب پشت و گاهی
باطراف و باشد که اسهال
خون آرد و قراقرص لازم
این مرض علاج نفیه سودا نماید
و چیزهای باد شکن دهند
و این نفع دارد پوستین
کبریک جزو صغریا رسی نیز
نفوذ

نصف جزو شربت و دو درم و
 ذالک و حمام و سواریه
 اسپ و ریاضت سودمند
 است و مضد باسلیق و اکثر
 مفید **مفصل** و زنا سو مقعد
 و آن قرصه ایست غایر غیر الز
 که در سر مقعد افتد بطرف
 روده سیفتم و پیوسته زرد
 آب از آن برآید علاج نمخت

فرقه را پیش شدند تا زرد آب
بر آید شبانف عرب با
بایند و صبح و شام دوست
قطره بچکانند بر پشت خوابانند
و سرین بالایی بالین نهاده
و تا که دو دختک شود و همین
بیت بدارند و اگر در زمانه
فتیده تواند رفت فتیده باز
شبانف عرب الایدور
ار

آب ضمغ گر دایند و نگذارند
 در آن و اگر میل را به پیه چینه
 و بجایه فقیه بعمل آرند همان
 طریق بهتر باشد و هرگاه ناسو
 در روده نافذ باشد باد
 و بر از این راه بر آید و در وقت
 مستعدی بعمل نباید شد که
 خطر دارد **فصل** در ورم
 المقعد و وسیع اگر کرم بود

یاورد و التهاب باشد و علاج
آن مضطرب یا حجامت قطن
سپیده پخته مرغ بر و عن گل
آمیخته و در نودن قلع یا
اسرب صلابه کرده نهادن
و اگر درد صعب باشد اندک
افینون پخته اند و بداند که
نفع تمام دارد و ملاک امر
تعدیل است با شربه و اغذیه

مناسب و هرگاه ماده رو جمع
 آورد زود بشکافند پس انتظار
 نصف زیر که زود بشکافند ماه
 غایر شود و ناسور گردد و اگر
 سرد یعنی بود بر خاوت
 ورم و فقدان آثار حرارت
 پیدا باشد و علاجش قیست
 و مرهم محل نهدن و اگر بخته
 باشد شکافتن و اگر صلب بود

ملنیات محله چون پیه بط ومانند
آن بر نهند **فصل** در شقاق
مقعد و علاجش همان است
که در شقاق لب گذشت
و احتراز از آب سرد و
بسیار ترش لازم است
و که آنکس شکم اقبض نباید داشت
لهذا گفته اند که درین علت
هر صبح شربت بنفشه بر و عن

با د ا م ب ا ل ع ا ب ب ه د ا ن ه ا م ت ه
 و ا ز ا ع ذ ی ه م ل ن ی ا ت ب ا ی د خ و ر ا
 ف ق ل در ا س ت ر خ ا ی ش ر ح
 و ا ن ر ا ا س ت ر خ ا م ق د ن ی ز گ و ن ی د
 و ن ش ا ن ا و خ ر و ج ث ق ل س ت
 ب ی ا ر ا د ه پ س ا ک ر س ب ب ش
 ب ر و د س ت و ر ط و ب ت ب و
 ب ا س ی ط ی ب ا ش د ب ا ع ا ر ج ت ق د م ا ب
 گ و ا ه ی و ت ر ی ل پ ی ا ب و د و ع ل ا ب ش

ثقیله ماده مزجه است و بتدیل
بدانچه در فالج گذشت نمود
و اگر بورم مقعد بود گذشت
علامت و علاجش و گرنج
یا هتک عصب بود از ضرب و نقطه
یا قطع بواسیر و قوع آن دفعه
و تقدم سبب گواهی دهد و
لا علاج له گفته اند **فصل**
در خروج المقعد و وسیع اگر

از نورم بود تدبیر آن نمایند
 و این بغیر برآید و اندر رود و حلیه
 او خال مقعد مستورمه آن است
 که در طبع خطمی و بنفشه بنشیند
 و بوم روغن چرب سازند
 و اندر کنند و اگر استرخائی
 عضله مبک بود و این بسبب
 برآید و اندر شود تدبیرش
 آن است که بر روغن گل خام بر

مقعد بالند و سپیده از ریر

و گلزار و نار و شب یانی و

سرمه و پوست آنا را باریک

سازند چون غبار ویران

باشند در فاده گذشته

بوصایه محکم بر بندند **مضن**

در وقت روح المقعد علاج

مرهم اسود دهند و هر چه قوی

التجفيف باشد در و رساتند

و در شدت و ج افیون مانند
 و اصلاح دیگر و تدبیر او همان
 است که در متدوح مطلق
 ضبط یافته **فصل** در حکمت
 المقصد و سبب او اگر تولد دیدن
 خرد بود علامت و علامت ثقیفه
 است حسب الخلط و حجات
 عصص در جمیع مفید و س که و
 گُل مالیدن نافع **باب** در

امراض کلبه یعنی گرده این است

فصل در سوء مزاج کلبه و

نشان او وجود آفت در محل

آن است و دیگر آثار حرارت

و برودت سازج بود یا باد

همان است که در سوء مزاج

بگردد گشت و کذا عذابش و

در خار کافور نفع تمام دارد

اما فندک شاید که مقطع باد

مورد حق

حصاة ست **مضن**
 در هزال الکلبه و سبب لاغز
 او یا سور مزاج می باشد
 یا جسمائع مفراط یا ازادرار
 کثیر یا از اسهال مفراط و
 علامت هزال الکلبه سپید
 لون ست و درون آن
 و خافت بدن و قلت باه
 و وچ نرم در صلب و در

موجز نیز لازم بود و ن علاج آن
قطع مسبب کنند پس تحضیب
بدن کوشند با استعمال مسما
چنانچه در آخر باید و دوا
ترنجبین نافع است و ادویه
شبهه مفید **فصل** در
صفه الکلیه و نشان او در
کمر است خصوص عند انحناء و القی
و انتقال از پهلو به پهلو و ایضا
صفه

ضعف و قلت تقاضای پل
 و غالی بودن آن بعد منضم
 کبدی مایه بودن و یقین
 آن دلیل آنست علاج اگر
 سور مزاج سبب بود در تبدیل
 کوشند حسب مزاج و اگر غرض
 کلبه باعث او بود معالجه او
 نمایند و اگر سستی حزم کرد
 و ارتشاع جاری او موجب

و ی بود کثرت مدارات
بافند اطجماع یا ضربه و سقوط
بر آن گواهی دهد و علاجش
منع سبب است و تقویت
کوشیدن و هر چه مقوی
کبد است مقوی گردد دست
و معجون لبوب نفع تمام دارد
و کند الک انغذیه **مبیه** **فصل**
در ریج الکلیه و نشان او و

و تند و حوالی کمر است بی ثقل و
 بی آثار سنگ و در حالت
 جمع غفّت یافتن علاج زیره
 و شبت و تخم سداس و بابونه
 بر کرده ضماد کنند و شربت
 بزور نوشانند و آنچه با دکن
 است حور و ن و مالیدن
 نفع تمام دارد و تجویز میهنم
 مفید **فصل** در روج الکلبه

و سبب او یا ریح باشد یا ورم
یا ضعف یا حصات یا قروح
که در گرده آفتد و علاجش از
سبب است و در جمله از
طسچ بابونه و شبت و خطمی
و برگ کربت آبن ساکن
ساختن نافع تر **فصل**
در ورم الکلبه و علامت
و علاج و سیب ماه

همان است که در ورم جگر گذ
 و بوج موضع کمرگاه لازم این
 است پس اگر ورم در کلیه
 ایمن بود و در داندیکه بالاتر
 باشد و اگر در ایسر بود
 پست تر باشد زیر اگر گرد
 راست بسبب تحت بند
 و شدت در و دلیل آن
 است که گرده از آنجا که نزد

بیش و علایق است ورم کرده
باد و گرم و اگر ورم در مجاری
بود غیر بول پیدا بود و اگر در تنوا

روده بود و در دغایر بوده

باش که قویج آرد ورم
گرده که مزمن شود مضد بای

نفع تمام دارد **فصل**

در رفته و ج کلبه و نشان
او خروج ریم و خون و قسور

در بول و وجود و ج در گرده
 و علاجش تقدیل خلط است
 و فصد از جانب عضو مادر و
 کردن و درین جامه سهل
 قوی زنهارند اند اما ملین سبک
 مجوز است و بعد از تقدیل و
 فصد مدراست دهند حسب
 حرارت و برودت و
 بعد مدملات نوشانند و در حق

کاکج نفع تمام دارد و بناوق
البرور سودمند **مضی**
در جرب الکلبه و نشان و
و قوع خارش و دغدغه
و ر آن موضع و علاجش ثقیه
ست و سی در هفته دو بار
لازم داشتن و شربت نفثه
نوشانیدن و شیا ف پهن
بروغن با دام و را حلیل بکنند

و بنا دق البرور خوراندن
فصل در ذیابیطس و
 این مرضیست که آب بجز دواز
 نوشیدن از راه بول برو
 آید و تدبیرش حسب حرارت
 و برودت پوشیده نیست
 در حار و مرص کاغذ و قند
 طباشیر و مرص و یا طبس و
 بار و مرو و بطلوس و معجون

ماسک البول باید داد **مصل**
در حصات و رمل که در گرد
متولد شود و این مرض اگر بویست
اشتهاد میکند بعد یکماه یا یکسال یا
کم و زیاد و علامت ثقل و تند
فطن است و صفرت یا حمرت
بول و خروج سنگ باریک
در آن گاه گاه و غلبه در و
نزد استوار معا و آنجا که سنگ

بود اعراض بدست باشد
 و در ریگ بجفت علاج
 بحسب قی فرمایند و بعده بدر
 و مسهل مناسب پردازند
 و مقیات خوراند و عند
 شدت وجع در آبرن که در
 وجع کلبه گذشت نشان زن و
 معجون عقرب و معجون حجر الیهود
 و در نفیشت اثر تمام دارد و

و پرنیز از مغلطات و تجویزیم

لازم شناسند و کذا الک در

خلو ریاضت کردن و بجام

معتدل رفتن و حبس کمتر کردن

و بر بستر گتان نخفتن و آب

سرد در اثنا بی طعام

و بر نهار گاه گاه نوشیدن

مانع تولد حسه است **باب**

در امر اخلاص مشانه **مصل**

در ورم شانه و وسیه گه
 خار بود و وج در عانه بشدت
 بود مع الخس و لا انتفاع و به
 گرم و عروبل پدید آید و علاجش
 مضد باسلیق است و را ابتدا
 و بعد از روز رگ بهیض
 زدن و ملین مبارک دادن
 بآب غلب الثعلب و در ابتدا
 زنهار مدتر است و قویه ندهند

و را دعاء صرف قطعاً
ضاد نمایند مخصوص در دمو
و هرگاه ماده رو بجمع آرد
بنفسج و انفجار و تقيده و
اند مال کوشند چنانچه قاعده
او را ام اعضاء باطن است
و اگر بار و بود از صند
و لین و رسم و دیگر آثار که
مخصوص بلغم و سودا است

توان دانست که سوداوست
 یا بلغنی علاج در بلغنی و
 حقنه حار و خشک در آب زن
 محلل و نوشیدن مدرات
 جامع ماء العسل و خیارشبر
 نفع دارد و سوداوی
 چیزهای ملین ضارند نمایند و نفل
 سازند و آب کرب و
 آب نخود نوشانند و از تخم

خیارین و هلیون و انیسون و فلوک
و پر سیاوشان خیار شنبه حلا
سازند و روغن بادام میزند
و بدیند و قطعاً در ادرار
مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد
ظهور نرمی در ورم فصد من
یا با سلیق نافع است
مضی در وقت وج
مشانه و نشان او خروج قشور

ست در بول و نین بول و
 عد و حرمت آن و عدایش
 همان ست که در مرتبه کلیه
 گذشت و هرگاه و چه شدت
 کند شیاف این بزرگوار
 حل کرده در احلیل چکانند
 و آنجا که چرک بسیار اید از
 مار العسل فقط چکانیدن و عقیقه
 متدیه اثر تمام دارد و پوشیده

نیست که در امراض مشانه اکثر
رسانیدن دوا از مخرج بول
اسرع الفع است و در
بحری بول زمان بزرگ توان
رسانید **فصل** در
حرب مشانه و نشان او ظهور
وجه و خارش است در
انجمل و حرقت و بین البول
و باشد که بول ادم آید

علاج ثقیه و تعدیل کوشند و
 سبب ثقیه و تعدیل را بیشتر
 کارمند ماند و در اینجا
 عمرست بخلاف جرب کلبه
 که در وی ثقیه اولیتر است
 و لغاب بهدانه و شیرزنان
 و روغن بادام در مجری
 بول چکانیدن نفع دارد و اگر
 بین حقنه کنند شانه را نفع باشد

و بهترین غذا آش جو و پایچه و
امراق چرب پی نکه و
شیر برنج با شکر تر مفید **مصلح**
در جمود الدم فی المشان
یعنی بستن خون در بول و آن
و این عقب بول الدم یا
عقب ضربه و سقطه پدید آید
و نشان از غشی و کرب و
برودت اطراف است

اوبان

او باشد که لرزه افتد در بدن
 و علاج او آن است که سکنجین علی
 تنه یا بقدر سیاه کستر درخت
 انگور آمیخته بنوشانند و سراب
 خرگوش در آب خاکستر فرو
 انگور خورانیدن و بر مشاء بخشن
 و در اعطیل چکانیدن نافع
 است و هرگاه بدین تدبیر بگذارد
 چربی که قوی الا درار بود

و مقیت الحصاة باشد بدهند
و طبیح بخود سیاه و سداب
نوشانیدن و خاکستر چوب
انجیر در آب انداخته آب
آنرا در اطفال انداخته بچکانند
اثر تمام دارد و آنجا که هیچ
سود ندهد و خوف بزرگ باشد
و سنگاری فرمایند و خون
لبه را بر سبیل هاست برو
ارند

آرند عشق مثانه را شق کرده
 و غذا درین مرض آب مرغ
 یا نخود سیاه و دارسیجی پنجه
 سازند **مصلح** دروج
 مثانه و وسیع یا از ورم
 افتد یا از متده یا از جرب
 و این هر سه گفته شد یا
 از حصاة یا از باد افتد و
 هر دو گفته اند یا از سود مزاج

افتد یا از دفع کردن طبیعت
ماده را بدین جهت و این دو
در اینجا مذکور میشوند برود و
قسم قسم اول و در آنکه از
سوی مزاج افتد و بی اگر
حار بود تشنگی و حرمت بود
و تقدم تناول مدرات و
چیزهای حار گواهی دهد و
علاجش تبرید است اکلاً و طلاً

و بنا دق البروز بار دسین
 الاثر است و اگر بار بود پیست
 بول و تقدم بهر دست قوی
 چون کا فور و مانند آن کوا
 از هبوب ریح بار و نیز
 پدید می آید و علاءش تسخین است
 غدار و دوار و آب شیر
 گرم برستانه ریختن زود اثر
 میدهد **م** دوم در روج

مُشانه که بر سپیل دفع طبیعت
افتد و نشان و سی و قوع
آن ست در روز بجران
و بول بدزور آمدن و عدلش
اعانت برادر است
فصل در خلع مُشانه سیغ
چباشدن مُشانه و سبب ضرر
یا سقطه ست که بر پشت رسد
علاج خضیه خرگوشش سوخته بشراب

ریجاسی آینه بخوراند و خجوه
 خردس سوخته آب بگیم
 دادن نفع دارد و غالبه طلا
 کردن مفید **ناید** و اگر در قطع
 به سبب ضرب عضد متد
 شود احساس بول پدید آید و
 اگر استماع در عضد روی
 نماید سلسل بول پدید آید و
 بالجمله که متد و عضد بوده باشد

نقص صافن نفع دارد و هرگاه امراض
دیگر مشانه ماخلع و جبع شوند اول
از اله امراض دیگر باید کرد
بعد از بتدبیر مصلح متوجه باید
شد **فصل** در انتقال
مشانه و آنرا ریح مشانه نیز گویند
و نشان او ظهور مد دست
در مشانه پس اگر بی ثقل و با
انتقال باشد از ریح فقط است

و اگر با ثقل و سپی انشال باشد
 از ریح مع الرطوبت است
 علاج چند روزی ماز الاصول
 حار دهند فقط یا باند سکه از
 روغن پد ابخیر و بعد و و شقال
 روغن پد ابخیر بر سبیل دوم
 حوزا نند و روغنهای
 بادشکن مالند و چکانند و
 روغن زعفران حوز و ن و ن

فایده تمام دارد و هرگاه بول
بعد آید پوست خربزه خشک
نرم بکوبند و بقند بدهند و پائزن
در آرند و آنجا که بارطوبت بود
قی سواتر و تریاق و میر و دیطوس
و آنچه نفع کلی دارد **فصل**
در حصات المثانه و نشان
سنگ مثانه حکه پنج قضیب است
و بعد بول باندک زمان بار

قافزار

تقاضای بول شدن و نغوط
 و تواتر قضیب بجای رگی پدید آمدن
 و همچنان فوزاً ساکن گشتن
 احتیاس با عمر بول و در هیچ
 نمی باشد و در اینجا مگر وقتیکه
 در دهریه مشانه که محسوس بول
 است سنگ بند شود و عام
 است که سنگ در مشانه تولد
 کند یا از گرده مشانه و در وقت

و هرگاه در د در گرده پیغوله
آن بود پس ساکن شود نشان
آن باشد که سنگ بمشانه فرو
آید علاج آنچه در حصات
کلیه گذشت بجا ر بربند و از
ادویه هر چه قوی تر بود بمیل
آرند و روغن عقیق و روغن
مسک و مانند آن بر عانه مالند
و در احلیل چکانند و اگر ضرر

افتد

افتد بدست گاری برون آرند
 و بجرس هفتاده نوزده شق مجوز
 نیست و مها اکمن ارتکاب
 این توان کرد لاین متی غطیم
فایده هرگاه شک مشانه در
 مخرج بول بند شود عیوب
 و درد از دیمار را بر پشت
 غلطانند و هرد و پای او
 بردارند و آب گرم بر

ریزند و از اسفل یا علی بالند
که بدین تدبیر البته سنگ می آید
و در جوف می افتد و بول کشا
میگردد و حجر الیه و حجر تب
ست اما اصل باشد **فصل**
در حرقة البول و سبب سوزش
اگر حرب کرده باشد بالذات
مده که از هر طرفه اینها اندر
باشد تدبیر حرب و قرصه
کولند

کوشند و اگر قرص مجری بر
 قضیب باشد تدبیر او سی آید
 جدا و اگر گرمی جگر و غلبه صفر
 بودنشان حرارت جگر و غلبه
 صفر اگواهی دهد و علامتش
 تبرید است بدانچه در سود و مزاج
 جگر گذشت و اگر تعدیل کفایت
 کند سبب کثرت ماده مفیه
 باید کرد و شفاف امین

باشیر عورت حل کرده و
برو عن گل یا بادام آیمخته و در
احلیل بچکانند و قضیب ذرا
استغنل بدارند و اگر خراشیدن
سندن رطوبت که مجری
بول ملیصق است باشد مقدم
شرب مدر است حار و کثیر
جماع و مانند آن از امور
محلله گواهی دهد و علاجش

بعد قطع سبب ثبات و بعض
 بشر زنان و راهل چکانند
 و دیگر لعل و معزایست اعمال
 نمودن ست شرباً و قطوراً
مصل: و راعتباس
 بول و سی اگر بنوعی باشد
 که اصلاً چری از بول بر نیاید
 اسر خوابیدن با الف و لا
 عرنا مند بعین و سنجش اگر

درم کرده یا مثانه یا حصاة
اینها یا جسمود یا مده در مثانه
یا ریج مثانه با شد گفته شده اند
اینهمه و اگر بر آمدن گوشت زیاد
بود بود و در مجاری بول
فقدان آثار دیگر امراض
گواهی دهد و علاج ندارد
لیکن هر نفع بآب زین می کشند از
طبع مرغبات و این تود

با سینه میگرد و اگر استرخا
 عضله بود که عا سرت مرعق
 نشانه رانشان آن است
 که چون بر نشانه عه کند
 با سانی بر آید با درار و عذابش
 تخمین است شراب و طلاء
 در و غنهای در فالج است
 مالیدن و اگر انداد غلط
 لنگ بود در مجربیه که مبان

شانه و قصبه است نشانش
ثقل عامه است و تقدم تا اول مغلقه
و بعد ي از آثار ديگر است
علاج مدر است قويه ستانند و در
آبرن و فوراً بعد حنجره و ج از
آبرن روغن خشک و عرق
در احمیل چکانيدن و اگر قفا
رطوبت مغري مجري بول
بود از ور و د خلط و نشانش

و قوا
نشانش

و جو د آفت آمار حرارت
 ست و این با سه نمی انجامد
 و علاجش ترطیب است و
 تبرید و تغذیه و اگر مویست
 و افغ شانه بود نشان و سی
 آن است که ز ماسینه طویل
 بر تقاضای بول شحمی مطاب
 کند بکلف بسی و شفعی و بعد
 حبس شود و علاجش در این

نشستن است و عهد را نماند
را بدست منفر ساختن با بول
بقدر برودن آید و پیرا حیات
دافعه روغن بلبلان و مسقط
برعانه بالند و اگر بدین حید کشتا
بکشتاید فاما طریق عمل آرند
و طریقش معروف است و اگر قمر
باشند بود که نجاری بول افتد
و از آنکه مرور بول از دیت

میدید طبیعت از دفع بول قهرا
 کند و نشان و سی و جود است
 آثار قروح و بخور است
 و علاجش از بخت قروح
 جویند و اگر ضربه بود که بر پشت
 مشانه افتد باید دید که علت
 حبس حر و ش ورم شده
 یا و قوع تشنج و تهلیل در لیفت
 مشانه اگر ورم است تدبیر و

رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلیل
فصد با سلیق نمایند و روعن
گل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست
بود که در مجاری ریه بول افتد
از حرارت شدید نشان و
وجود آثار حرارت شدید و
بر طبابت یافتن نفع و عدم ضرر
بول اگر اندک باشد و سهولت
آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید و مثلاً

و علاجش ترطیب و تبرید
 است و اگر تشنج بود که در مثانه
 و مجاری بول افتد از انضا
 بکنم بر عصبها و رباطها نشانی
 و بوی وجود آثار تشنج است
 و گاهی اگر بول آید اندک و
 بزرق آید نه با دار بخلد من
 استرغای و علاجش از ازاله
 تشنج است بد آنچه گذشت **و اگر**

ار تفاع خیه بود تدبیر و سی
که خواهد آمد متوجه شوند و اگر چه
ضعف حس مشانه بود لدع بول
جز نیاید تا بدفع گراید فقد ان
حس از عدم احساس لدع
بول گواهی دهد و علا حبش
روغن زعفران با بلبان چکانند
در احمیل و چیزهای شنبو
ضماد کردن و ما و الاصول

بروم.

بروغن **بد** انجیر نوشانیدن
 و تریاق کبیر خوراندن و اگر
 امتداد باشد فی مقدم دارند
 و اگر قطع شده بود تدبیر قطع
 گذشت و اگر ورم عضو بی مجاری
 بود تدبیر آن عضو باید کرد و
 اگر زوال فقرها که محاذی
 شده است بود بر دفعه بکشند
 و در سیسل بول این را مشرو

بگویم **فصل** در تقطیر البول
و اسباب وی از مجت
اعتباس معلوم شود و حسب
سبب معالجه توان کرد **فصل**
در سلس البول یعنی برآمدن
بول بی اراده و سببش اگر
استرخای مثانه بود یا سوزش
گرم که بر مثانه افتد یا ورم که
در اعضا مجاوره افتد یا
ضم

خلع مشانه تدبیر و سی از بخت
 احتباس جویند و اگر شرب
 مدّرات چون شراب و خمر
 و مانند آن بود ترک سبب
 نمایند و اگر زوال فقر است
 محاذی مشانه بود بعد ضربه و سقوط
 عارض شود پس زوال اگر
 بداخل است جذب فقر
 نمایند بعضی محاسن یا مقصود است

و اگر بخارج است رود و نماید

بدست و آنچه با نقطه قطع از بطنه شانه

انجامه علاج نپذیرد **فصل**

در بول الفراشش یعنی خواب

بول کردن و این بیشتر با طفا

افتد و علاجش تخمین است و یا

از ازاله استرغای عضده کوشیدن

بدانچه در مجرای بول گذشت

و بهترین حیل آن است که از

خواب

خواب کمر بر دارند و بول
 کنند و شب آب و طعام
 نهند و این دوا باید داد
 کند رجب الالاس هر یک پنج
 مثقال تا پیش مثقال عمل بر شد
 شربت دو درم **منسل**
 در بول الدم و سبب او
 اگر انفاح یا انشاق رگ گردد
 بود نشان و بی خروج

خون صاف است بی درد و
بی امزاج ریم پس آنچه اندک
اندک آید از انفتاح رگهاست
و آنچه بسیار آید از اشتقاق رگ
است و علاجش فصد با صلیق
است و صافن و متصدص کبریا
و مرقص بول الدم و ادرن و
حمامت بر سفره و عانه نافع و
آنجا که حدت در خون باشد

بکراد

آب سرد بر شانه ریزند و بر دوا
 ضا د نمایند و جزدار باشند تا
 خون در شانه بسته نشود و نیز
 غائب بنقوع کثر حار ^{مطفی} بس و
 است و اگر ضعف کرده باشد
 جگر بود که ماهیت را از خون
 جدا نتوان کرد و بول غالی
 بران گواهی دهد پس اگر
 ضعف در گرفته است یا

سببیدی و غلظت باشد و اگر
ضعف در جگر است مایل ستر
در وقت باشد و علاجش تقویت
جگر و کرده است و اگر یا گل
که گاهی اعضاء بول بودند نشان
مستراح پیدا باشد و تدبیرش
گذشت و قرص کاکج کثیر النفع
است **باب** در امر ارض
که بردان مخصوص است و
مشترک

ششم است بر چند فصل **اول**
 در نقصان باه و اسکلتان
 عمل موقوف بر صحت اعضا
 ریه است و پوشیده نماند که
 نقصان باه دو گونه است یکی
 آنکه شهوت و آرزو جماع
 ضعیف بود و دوم آنکه لذت
 مسترخی بود **فصل** **اول** در
 شهوت و اسباب ضعف

انواع است یکی آنکه بدن ضعیف
شود از قلت غذا و بد اسهاب
روح و ریح و خون که مازده شهوت
است کم شود و نشان در
ضعف قوت است و تقویم
جوع و علاجش تقویت است
باغذیه لذیذ و ادویه مقوی
و بله و لعب و غنا و دوا
آنکه منی کمتر تولد کند مع تناول

اغذیه

اغذیه بوفوز و نشان و یک
 قلت خروج منی و نزارت
 اوست و موجبش وقوع
 سور مزاج مست در آلات
 منی و تضرر از مماثل و انتفاع از
 صد دلیلی است قوی بر غیبت
 سور مزاج و علاجش تبدیل است
 سیوم آنکه منی متحرک نشود
 لدغ و دغدغه در ذات و

ناید اگر چه متولد همیشود و کثیر بود
و ظاهر است که تا منی در حرکت
نیاید و اغبده از وی نیز آید
شهوت پدید نیاید و نشانه
و سی آن است که منی کثیر
بر آید یا غلیظ بود و بد شواری
خارج شود و ابتدا نفوذ ضعیف
باشد بعد ز ماسه از دخول
گردد و علاجش تخمین است بمال

زر عوین و لبوب و معون
 بروز و مانند آن چهارم آنکه
 ترک جمیع اتفاق افتد زتائی
 طویل و مودیه بضیع باه
 شود و علا حبش خود را بتکلف
 مایل کردن ست بدین کا و نظر
 در ستافد حیوانات و استماع
 کلام جمیع و تناوّل ادویه سبیه
 و عاقر مندر عا بر و غن مغز سینه را

طلا کردن بر خانه و قضیب نافع
چشم آنکه امری از امور و همیه
در نفس تن کردن چون هشام
مغفور یا کراهیت او یا تحیل آنکه
ویرالسته اند و بدان سبب
شبهت زایل گردد با وجود
صحت اعضا و کثرت اعضا
زیرا که اثر امور نفسیه از
سایر موثرات قوی تر است

و علاجش دفع آن خیال و
 و هم هست پیر و چه که ممکن شود
 ششم آنکه در دل یا معده
 یا جگر یا دماغ یا گره دهانی
 وضعی افتد و علاجش اصلاح
 آن عضو است **ششم** دوم
 در استرخای آلت و سببش
 اگر ضعف بدن یا ترک جماع
 زمانه طویل باشد تدبیرش

در قسم اول گذشت و
بطل بآب گرم و بعد دترج
ببیش و عفت آن تضید
برقت در ترک جماع
لازم است و اگر قلت بود
نفسخ و ریج بود و در اسفل
بدن بگزند که از برو دت
ست یا حرارت یا پوت
و حسب آن تدارک کنند و
بفهم

این قسم از قوت بدن
 و سلامتی اعضا و انتفاع از
 جراثیم نفع یافتن ظاهرست و
فصل و وقوع چغی از فالج بود
 با عصاب از انصاب بلغم
 و را عصاب یا از ملاقات
 آب سرد و برف نشان
 و سیه تقدم سببست
 و رفت مینی و سهولت خروج

ادبی انتشار و علاءش انچه
در فالج گذشت و حقنه و جمول
و سبعوح مسخه را در اینجا اثر
تام است و آنرا که آلت
درین علت برسدین آب
آب سرد و مجتمع کنزد و علا
پذیر نباشد اکنون چند دوا که
بعضی قضیب مخصوص اند و ذکر
کنم آلت را بخرقه درشت پانته

تا سرخ شود پس روغن بوی
 و مانند آن بالند و بالاسی آن
 رقت طلا سازند و این عمل
 مکرر کنند که مجرب و اگر بآب
 کرفس مکرر بشویند آلت را بزرگ
 سازد و اگر بر روغن کوسپند
 مکرر چرب نمایند قضیب را
 و خراطین خشک با علق سیغی
 ز لوت خشک و روغن سوسن

بایند و طلا نمایند همین عمل کند

فصل در سرعت انزال

و سببش اگر ضعف ماسکه بود

بسبب برد و رطوبت نشان

او کثرت و بیاض و رقت

منی است و فقدان آثار حرارت

و علاجش تقیه است بمسهدات

گرم و سیفی نفع اتم دارد

معمون حبش الحدید و شراب

نومر

محوس نافع و اگر شهیدانه را
 بجوشانند و بپسل آمیزند و بدند
 بنفایت سود دهد و اگر کثرت
 منی و غلبه خون بود نشان او
 اعتدال قوام و کثرت منی است
 و قوت آلت و علاجش بفضه
 است و جماع و تقلیل غذا و
 حموضات و هر چه معطل مینماید
 و خون بود باید داد و اگر چه

منی بودنشان اورفت و صفت
و صفت منی است و علاجش تری
است و تخم کا هو بنایت سودمند
و اگر ضعف اعضا بود خاصه و
نشان او آن است که با
باه بود و ضعف عضو گواهی
دهد و علاجش تقویت آن
است **فصل** در کثرت
شهرت و به بیش اگر کثرت

عزیز

خون و سیمه بود و خونی بدن برآ
 گواهی دهد و این را عیلاج
 شاید کرد که ضرر دارد اما اگر
 ضرور افتد بغض و اسهال و
 تناول محو ضایعات تعلیل نمایند
 و اگر حدت منی بود بتریدگی
 و غسل بآب سرد نافه و اگر
 کثرت ماده سیمه و رقت
 پیاپی آن است و کثرت نفخ

علاجش شونیز و تخم سداب و
فنجشک دادن است و جوارش
کمون نفع تام دارد و اگر قوت
اعضای مینی بود مع ضعف
اعضای رئیس نشان و سیاه
ضعف است در عضو رئیس
مع قوت اعضای متوبه
و علاجش تخمیر اعضای مینی
است و تقویت عضو ضعیف

و اگر

اگر ظهور بشود یا مستدم روح یا حکم
 بود در او عجز و مجاری سیاهی
 نشان او غلبه شهوت است از جمیع
 و انزال بذلت تمام و بستر شدن
 و آنجا که بشود مستقر شود الم میاید
 و آثار مستدم روح نمایان **و اگر**
 از مضه و اسهال و غیر آن و کثرت
 تولد نفع بود و در بدن چنانچه در
 اصحاب مراقبه میشود نشان و

سلامت نفوذ است و تقدم چاره
تفاح علاج اگر حرارت غالب
بود مبرداست دهند و اگر زطو
زیاده باشد نجفقات و محلات
باور دهند و اگر سودا فزون باشد
باسیق زنند و مسهلات سودا
دهند **فصل** در ذروریه
و ندی و دی و سببش اگر
کثرت منی یا حدت وی یا ترخا

ادعیه و سی بود تدپرش
 در سرعت انزال گذشت
 و اگر تشنج عضله ادعیه مینه بود
 نشان خرمج مینه است
 با غوط و سرعت و تواضع
 و تدپرش تدچین عانه وضعیه
 است و بعلاج تشنج کوشیدن
 و اگر ضعف کرده بود که تخم
 بگذارد و بر آید نشان وی

آن مست که بعد جماع چون
بول کند چیز سیسپید بر آید پی
لذت و فوق و آثار صنف
گرفته پیدا بود و عسلج صنف
گرفته گذشت و این قسم
را بر سیل مجاز و رسیدان
منی شمرده اند و الا بحقیقت
سیلان تخم گرفته است و منی
و اگر استماع کلام جماع و فکر
در کار

درین کار بود که نفس خواهش
 منداخته سیدان آرد و علامت
 قطع سبب نمایند پس اگر مع
 اکثریت باشد مع الضعف یا
 مع الحدیث حسب آن تدارک
 کنند **انتباه** سیدان سینه برنا
 نیز افتد همان اسباب که
 ذکر کرده شد و گاه باشد که
 از استغابی فم رسم افتد

و تدبرش قی کردن و در

آبزن قابض شستن **فایده**

که همه را سود دهد تخم سداب

سه درم فنجشک پنج خون

هر یک دو درم گلنار برگ

گل هر یک یکیم درم کوفته و

پخته و درم در دوغ یا

آب غوره بدهند **فایده** که نند

و دی را سود دهد شهبانج

بپزند

بریان کرده غسل آمیزند و
 بدهند **مصل** در منی الدم
 و سبب او ضعف حصه و گرد
 است و علاجش خضین در
 روغن مصطکی نهاده است
 اگر بی حرارت بود و گرد
 را قوت دهد **مصل**
 در کثرت احتلام و علامت
 و علاجش همان است که در زرد

مینی گذشت و قطعه اسرب
بر پشت بطن پی واسطه
مخا ذی گرده نفع دارد

فصل در قریموس

و این مرضیت که دایم مضپ
فایم بود و تو اتر کند علاج
اگر از غلبه خون بود ثقیه و
کنند و تبرید کنند و اگر از سردی
و رطوبت بود قی و سدا

در زمانه

باد شکن بکار برند اکلاً و طلاً
 و روغن سداب بالذبر
 عانه و قضیب و شپش **فضل**
 در غدیطه و این مرضیت که
 وقت انزال غایط پی اختیار
 بر آید و سببش ضعف اعضاء
 ریس است و کثرت رطوبت
 و علاجش تقویت است و
 شافه از اقامت در آنکس و کلنا

وضع و کند رساخته بر داشتن
خاصه وقت جماع و بر و عن
نار وین مقعد چرب کردن
و عند مباشرت باید که ستم
خالی باشد **فصل** در رابطه و
آنرا علت المشاج نیز گویند و آن
مرضیت که در معده **مصل**
حک پدید آید و جماع کنانیدن خواه
و علاجش اگر از ماده است

بقیة

نقیه نمایند و اگر از غلبه مزاج است

است بضرر و اسهال است

فصل در اورام آتشین و

سجیش اگر خون بود عظم

و رم و ثقل و حرارت گواهی

دهد و اگر صفر بود با شدت

حرارت علاج بعد مضحجا

پشت و ساق رو او عا

طلا کنند و رابدا و بعده روا

محل و بعد محلل صرف چنانچه در باب
اورام مضبوط است و اگر بلغم
بود بر جا ذوب و پاض بود
و علاج بشیفته است و منج
و مسهل بلغم دادن و آورد
باقلا و نخود با عسل کردن
اگر سود مزاج و سودا بود با
صلابت و کمودت باشد
علاج ادویه ملینه صفا نمایند

و بعد هضم و سهل شود و اند
 و اگر ریح بود عضو مضجج^{شد}
 و از آثام و ده دیگر معرا
 و علاجش تجمید است و کموت
 خوراندن و اگر کفایت
 نکند سببی و سهل بر دارند
 آتشی در امراض سفلی
 نافه تر است و **خطرنایده**
 و رم که در کبیس حصیه^{شد}

نقطه اراض بحفت می باشند
و مخصوص می بود **فصل**
در تقطیم الانیثن سیغی بزرگ
شدن ختن و این از قسید
مین است نه ورم علاج پنج
سو که آن و تفاح و جلد خنکاش
و حکاکه حجر المهرس بآب گنبر
ضماد نمایند و اگر گل آری
و سه که پفرایند بهتر باشد

و این را اگر بر قضیتن یا بر پستان
بهند بزرگ شدن ندید و

تغذیه غذا شرط است
فصل در عافونا و این مرض

که در قضیب یا فم رحم اخراج
افتد و علاجش معیه عام
و تپقه خون است و بعد معیه
عام زلو بر قضیب مردان
و در فرج زنان چسباید

نافع و اصلاح غذا مفید است

فصل در روج الانین و

سببش اگر ورم بود و اگر

ورم کرده شد و **فایده** ریح بود

منقل باشد تحمید و نه هین اوان

کرم کافیه است **انتباه** سور مزاج

بود حار باشد یا بار و مقدلا

آن بارها گفته شد شرابا و طلا

و اگر ضربه و سقوطه یا صد مه بود

فقد

مضه لازم است و ضمنا و نفیته و
 خطمی و عنقب القلب و نیلوفر
 و کد و نافع **مضن** در نصیر
 الحضیه و سبیش بر و دست
 که پخته را افند ده سازد
 تدبیرش است تمام و ارضا
 و تحنین است **مضن**
 در ارفع الحضیه و این گاه
 باشد که تمامه بسوی مراقب

رود و در ظاهر هیچ ننماید و چون
چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور
حرکات پدید آید اما در انقباض
اندر کمر بروج حقیف است
نبیت بلکه گاه در دهم نمیباشد
اما چون در ماند آفتاد
و علاجش استحمام است و روغن
فرقیون بهر جذب مالیدن و
اگر بعد حمام و آبزن بخمیر بزرگ

بدهد.

برخیه گذارند و بتدریج تکلیف فرود
 آرند **فصل** گاه باشد که قضیب
 مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر
 نماند و تدبیرش همان است
 که گفته شد بهر نزول **فصل**
 در دو ایام الصغیر و کبیر
 آن است که رگهای کبیر
 خفیه برآمده شوند بدانچه در پائین
 مردم می افتد و علاجش همان

ست که در دوا سیل نباید
و صلابت اگر در کمیش افتد
بدانچه در دوا مصلوب خیه
گذشت زایل شود **باب**
در استرخای الصفین
مزد و هشتن کیم خیه علاج نادر
واس و گل سرخ و گلنار و
مانند آن قاضیات ضداد
کنند و بطبع آن تمطیل
هفت

فصل در متد و قضیب
 و ضیه و حوالی آن و این دو
 گونه است **نایده** آنکه فتره
 تازه بود و نوپیدا و علاجش
 برداشتن سنگ و توتیا کنند
 و زور را و مرهمها و اگر خون
 غالب بود شقیه نمایند **قسم**
 دوم آنکه دیر مانده باشد
 و علاجش باین مرهم کنند که

دم الا فین مر هر یک دو
شغال صبر مرد اسنگ است
هر یک دو درم بر دغن
گل مرهم سازند **فایده** قرص
که در اعلیٰ بچکاند حرق
بول و در موضع بران گوا
دهد و تدبیرش همان است
که در وقت مره نشانه گشت
فصل در درم قضیب

و علاءش فصد است و حیات
 زانو دران و اسهال
 صفرا و بعدة تطیل آب
 گرم برکه و روغن گل لید
 و سپیده پخته طلا کردن **باب**
 در شقاق قضیب و علاءش
 از شقاق مقعد گیرند **مضن**
 در ثالمیل و بثور صلب که
 بر قضیب و نواحی آن پدید آید

علاج سیانه دانه و سرکه با

پیه مرغ آمیزند و طلا نمایند

و بجهت تالیل مطلق رجوع نمایند

فصل در سده بچری

مضیب و بجهت اگر شیر

بود بد شواری آید و هر

کند و علاجش مضه است و

شیره خرفه و تخم خربزه بشیر

خشنواش دادن و اسفول

در دانه

بروغن بنفشه و بادام مصضب
 نهادن و چون سر کند شیشه
 این بر روغن گل و بشیر خمر
 چکانند در اعلیل و اگر در
 شدید بود اندکی افیون نیز
 آمیزند **دیگر** خلط لزج باشد
 که بچسپد و را اعلیل بول بعبر آید
 بی حرمت و در بول خلط غلیظ
 شود و علامتش مد ^ن راست ^ن

سست و بطیخ مرغبات شطیل
کردن و درین طبع زوین
بابونه آینه زرق نمودن و
اطلیل **دیگر** بوبول بود بول
بوسه آید پی حرمست و پی
خسره و ج بلغم و ربول علاج
اگر ثوبول بخارج قریب بود
صبر و سپیده ارزیز بر دهن
گل بچکانند و اگر قوی الوج باشد

نقصه صافن و حجامت بردارند

فصل در عو جاج قضیب

یعنی کج شدن و سببش با تیج

عصب بود یا ورم عضله

و علاجش بعد از التماس

تلمین سبب عضو است بالید

روغننها و جز آن سبب

راست کردن در حمام نارا

شود **باب** در امراض صفا

و شرب و مراق پوست
شکم را مراق گویند و عشا
که زیر و سیه است صفاق
خوانند پرده غلیظ چرب را
که زیر صفاق و مراق است
و مما من احشاء است شرب
خوانند **مصل** در رفتن
و و سیه آن است که منفذ
صفاق که در کشش ران واقع

بجانب خضیه بکشایند یا پرده
 مذکور ازین جا بشکافند و شپین
 امعا یا باد آب در کیسه خضیه
 فرو آورند و آید و این را فوق
 نیز گویند بلفظ مطلق و جسمه
 ادره و منده و شرنامند
 آنجا که نازل در خضیه ماده
 غلیظ بود و مستر و اللحم خوانند
 و این فصل به پنج قسم دیگر

کنیم **مصلحت** اول در مبتدئ المعانی

و نشان وسیع آن است

که اندک اندک فرود آید

و بمقت فرود آید و بالارود

و وقت رجوع قرائت

کند و درین قسم گاه باشد

که قویج افشده علاج بتدریج

بماند و روده را برگردانند

و اگر زود برگردد آب

گرم

گرم ریزند و در آب زن نشاند
 و پس از داین ضماد برین
 حنیه و کشش ران و عانه بند
 مصطکی انزروت کدز
 جوز سر و برگ سر و آفتاب
 گلنار و دم الاغین مرشبت
 یاسین حنظل اهل صبر حله
 را برابر گرفته چخته بریش
 ماهی سرشته و در آب غنیم

الغلب گداخته بر لته کشیده
بگذارند و بر فاده بواره
بر بندند محکم و تاسه روزه
سبته دارند و مر بر سبت
باید که همه باشد و بعد است
بر خرد و بر فنی بگردد و از
هر چه مضر گردد و اکلاً و عملاً
بپزمیزد و پیوسته بوارش
کوسنی بخورد و بلجایی

که بپزند

که باین کار مخصوص است بسته
 دارد **مستم** دوم در قبله اثر
 و نشان و یک نیز عروج
 است اما پفرافته و همین فرق
 کنند و معاویة علا حبش
 همان مست که گذشت **مستم**
 سیوم در قبله الرج و
 نشان و یک آن است
 که بآسانی با ر و د و را

شدید کند و علاجش خرمایه
باد شکن دادن است
و از باد انگیز پر هیزانیدن
و موصوع را بته داشتن
قسم چهارم در قبله الماء و
نشان او آن است که
کیش ضیه گین و آبناک
نماید و همیشه حیده بالا رود
و علاجش شفت آب است

بد آنچه در استغاثه می ریزد
 گذشت و اگر سود بد بذر
 کند بطریق که معروف است
تسم پنجم در متبل که
 من و اللّٰهی ناسد و نشان
 او غلط است و تداوست
 که در کبیر و ضیه محسوس
 شود نه در حرم کبیر ضیه
 و بهین من و ناسد می کند درین

در ورم الصلب حنیه و علایش

مقیه بود است و همه آنچه در ورم

صلب گذشت پر داختن است

فصل در رفق مراقق البطن

و منقق الاربعه باید دانست

گاه باشد که صفای صفای از

جای ناف یا بالاتر از آن

باریده شود و مراقق سالم

باشد پس آنچه ماتحت صفای

است از صفاق بالا آید و
 مراق را از آنجا بلند نماید و
 همچنان گاه باشد که در محل
 اریه سیغی کش را ان شق و
 در صفاق افتد و در آنجا تو
 پدید آید و منق البطن و
 الاریه پشتر زنان را شود
 علاجش ربط آن محل است بر
 فایده تقبل و عصا به محکم واد

و پرهیز همان است که در قبل
گفتم و بدانند که این مرض به
نی شود و تدبیر زیاده برین
نیست که زیاده شدن
نماید **فایده** و را بتدبیر
و منسق و اذین
گرم انگشتان هر دو پا
را نافع گفته اند و محبان
رگ سطر را که در ریح ^{بگشت} ستر

ست از دست مخالف
 علت داغ دادن **مضن**
 در بنو السده و وسیع اگر
 یوم ولادت شده باشد
 سبب روائت قطع
 نام یا آسیه دیگر درهما
 هنگام در اصلاح کوشند
 بر بط فایده و حبذ آن اما
 چون مستحکم شود به نیکو گردد

و اگر در غیر آن افتد از عشق
صفای آنجا باشد یا از
اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه
در استسقاء زسی می شود
یا از اجتماع باد چنانچه در طل
می شود یا از رویدن گوشت
زاید و رنافت زیر پوست
یا از اشتقاق رگه زیر پوست
و گرد آمدن چون آنجا نشانی
نمونه

مستحق برگشتن فرز و نیست
 عند الغمر بافترا قراتاسی
 قراقر و نشان رطوبت
 صفالت و نشان باد و لمیس
 و از دیاد و نقصان نتوازی
 انکرو کاسر باد و نشان
 گوشت و شدت صلابت
 و بودن بر یک حالت و
 نشان جمع وزن رنگ ^{بفحی}

با سیاه نمودن دست علاج
انچه از منسحق باشد گذشت
تدبیرش و انچه از رطوبت
یا باد باشد تدبیرش از
استقای زرقه و طبعی گیرند
و انچه از رویدن گوشت
باشد تعرض نکنند و انچه از صباع
خون باشد زلو بران حبس
ند و ادویه قابض که دهن رگها
ببندد.

بتدو در ر عاف ذکر مفتی
 صناد سازند تا باز بر نیاید
 و در امراض که مخصوص بزنان
 است **فصل** در عقربینی
 حمل نگرفتن و سببش اگر
 سود مزاج رحم بود حار
 یا بار د یا یا بس یا طب
 سازج یا با و سی علایش
 حسب سبب توان کرد و

دلیل حرارت رحم حرارت
و غلظت و سواد خون است
و دلیل برودت رقت
و دیر دیر آمدن حیض و عدم
حرقت و دلیل پوست
خشکی و منجست و قلت
حیض و دلیل رطوبت سیلان
رطوبت است از رحم چنان
که اگر حمل گیرد زیاده

از سه ماه حمل نماند و آنچه یاد
 بود از لون رطوبت سالیله
 بر نوع ماده استهال کنند
 و اگر افسه اطمزیه بود و علا
 تهزیل است و اگر فرط لاغری
 بود علا حبش شمین است
 و اگر حبس مضی بود علا حبش
 ادرار او و اگر ورم رحم
 بود یا بواسیر یا قرصه یا صلا

و می بود و علاجش دفع سبب
ست و هر یک ازین در
در محل خود ذکر شده **نبا**
با و غلیظ بود که در رحم
تولد کند نشان و سی نیز
انتفاخ عانه است و ظهور باد
از منبرج وقت جماع با و
و علاجش کثر بادست و
مجموعه ناریه نهادن و روغن

بدهن

پد انجیر بقدر سه درم همراه
 مار الاصول هر روز دادن
 و گوشت طیور غذا کردن
 و قوع آسفت بود در منم
 رحم چون و رم صلب یاق
 یا لولول و مانند آن هر چه شد
 منم آن شود علاجش از آن
 سبب است بخانچه که باید
 و این نوع عقر را انفسد

الرحم نامند و آن اخراجات فم رحم
بود از مقابل منسج که بدان سبب
منی بدان داخل نشود و
نشان وسیع درد رحم
ست و وقت جماع و تدبیر
میلان رحم می آید و گاه
امور خارجیه بود چون سر
انزال بر فاستن زن و
حرکت عمیف و مانند آن که

بوی

موجب انزال و سینه از
 رحم آید علاجش منع سبب
 است **فایده** گاه باشد
 که عقر از جانب مرد بود و
 درین صورت علاج مرد
 باید کرد و فساد مزاج
 و سی در یافته و بر حقیقت
 عضو مطلع شده **فایده** باشد که
 در اصل خلقت منی مرد یا

زن قابل توالد نبود بالخاصه
بشابه بعضی اشجار که هرگز بار
نمی آرد و عفت حقیقی همین است
و این را علاج نیست بالجمله
امتحان عقره از مرد است
یا از زن آن است که
مرد و را جدا جدا و آب
اندازند هر که ام که بر آب
ایستد و ته نشین نشود و عقراز
مهر

صاحبش باشد **فایده** او و به
 که با الخاصیت باری میدهد بر
 احتیال بر اوده و ندان منیل
 یکمشتال بخوراند **دیگر** بول منیل
 وقت جمیع یا قبل از آن
 نوشتانند پر مایها هنوز ص ستر
 خرگوشش فرزند به منید
 متصل پاک شدن حیض عتق
 مجامعت نمایند **فصل** در کثرت

استقاط یعنی بسیار افتادن جنین
و سببش با مور خارجیه بود
یا نفسیه یا بدنه و مسبب
کافیهست و تفصیل اسپیش
از عقر جویند که این هر دو متحد
الاسباب است در اکثر **مضن**
در عسر ولادت و تدبیر
حسب تقاضای هوا و حال پوشیده
نمیت و طریق صواب در حق
حکما

خانی خاصه آنرا که ولادت
 آنها بعد باشد اسب که از
 ماه هشتم نوشیدن شیر شروع
 کند بقدر مضام و قبول طبع و
 چون آثار و صنع ظاهر شود
 بمقام برند و آب گرم بر او
 ریزند و بآب زن نشاند و تن
 نمایند و چند قدم جگردانند پس
 متوجه سازند بوضع بحضور قابله

و پیش ازین باید که از بول
و غایط خود را خالص کند و از
آب سرد و سردیها و غیر
و ترشیهها احتراز کند و برد
صبر نماید و دم منبر و کشد
و آواز ندهد و بر پاسی زو
کند و قایل گردد و غن بادام یا روغن
کتان و لعاب تخم کتان بمکرم
برفسم رحم بسیار مالد تا طفل

به سولت بر آید **فایده** او دوی
 که با الخاصیت **ع** را سیر
 و سنگ مقاطع قطع
 کلان در دست چپ بند
و دیگر بد بر انوس
 راست بندند **و نیز** دایره
 خوراند و اگر حلیت با جند
 بدست آمیزند و بدهند و در
 اثر کند اما اگر حرارت نباشد

توان داد **فایده** پوست خیا
شیر چهار مثقال نرم بگویند
به پزند و بشربت بنفشه یا
به نخود آب آمیزند و بخوراند
مجرسبت و حوامل را عطریات
بسیار نباید نباید شمانید
خصوص وقت وضع که قطعاً
مجز نیست **مصل** در اجابت
شده و موت بمنین نشان
مور

موت چنین آن است که هر
 کس که دوا و اطراف عالمه
 شود و نفس متواتر زند و غلام
 مباد و دست در اخراج است
 باید که مشکطرا مشی و پرست
 و اهل هر یک سه در قمر
 و پودینه هر یک دو درم
 بجوشانند و با ده شغال بنام
 بنوشانند و عطسه آورند بنام

کنند کس و شونیز و جز آن و
چون آمدن گیرد و دهن و پی
آنرا بگیرند تا فوت او درو
افتد و مدد دهد و اگر فوت
ماز و وسرگین کبوتر مجموع
یا تنها تنها بسوزند و در آن
برحم رسانند زود بر آید و
اگر هیچ حیل بر نیاید قطع چنین
باید کرد و قوا بل که باین کار

مفوضند

مخصوص اند میدانند طریق آنرا
مصلحت در اجتناب از نفاق
 و تدبیر از اجتناب از طعنه و جود
ناید او و یه که در در رحم
 که بعضی زنان را بعد و لاوت
 افتد ساکن کند تخم کتان
 بجوشانند و بر رحم رسانند
دیگر شیر خرنمکدم کنند و آید
 نمایند **دیگر** سیم استر و خردو

کنند و بگر آب صفر نوشتانند
و بگر طسچ خیار می نوشتانند
و بر حم رسانند **انتباه** که اگر هیچ
دوا سودمند نباشد بتوان پوست
خشناش پیچیده کوکنار زمانه
در آب تر نمایند و قدری
از آن بنوشانند **ناید** گاه باشد
که با سقاط حاجت می افتد و تا
ضرورت نبود ارتکاب این

نشاید مخصوص بعد از طه و حیوة
 و تدبیر اسقاط این مست فقیه
 از کافیه تا فته بدین رحم گذارند
 و اگر این را بقطران یا باب
 حنظل یا طبع او بر هر ده گاو
 آلوده باشند قوی تر باشد
فایده انحر و نیم درم سد آ
 خشک ترکیب درم یکو بند و پنج
 ابل و بند صبح و شام این

یک شربت است و غذا نخورد
آب باشد **فایده** تر یاق از
مجرسبت و هر چه در اخراج
و جنین مسیت است نافع و هنگام
اسقاط نخست است تمام و تدبیر
سگرم بر و غن پیدا بخیر و شرب
امراق حرب لازم است
بعد مسقطات کار بستن و پس
از اسقاط مقل و خردل بخورند

برحم تا خون سایل شود و غلیظ
 نگیرد و **دفایده** هرگاه خواهند زن
 بار گیرد و تدبیرش این است
 که بعد جماع زمان را بپسند
 هفت بار یا نه بار و فوراً بخوابند
 بعد انزال و عطسه آورند و سر
 قضیب بر روغن کنجد آلوده
 جماع کردن منی ببلعند
و دیگر فلفل بعد جماع برداشتن

دیگر سرگین موشش باشد
فرزجه ساختن دیگر که تمام
مانع آید سرگین میل خشک
کنند و باشند بخور اندزن
را فصل در اجساد این صفت
مشابه جسم و فرق درین دو
جمل از تجا و زنگام حرکت
و دیگر آثار پوشیده نیست
بر زمان و همچنان فرق در

رجا و استغفار بر ماهران ^{کجده}
 صلابتی که درین جا می باشد
 از همه فارق است و سبب اگر
 ورم صلب رحم بود تدبیرش
 می آید **و اگر** انصباب خلط بالو
 سچ بود و در عقر گذشت و
و اگر تولد صواسی ناقص بود
 و در رحم جفت **دیگر** بر آن
 فقط و تدبیرش اسقاط آن است

بشقعات جنین **باب** در

کثرت طمث سیغی افراط
خون حیض و آنچه در غیریام
معا و آید مسی است با سینه
و سببش اگر بسیار سیغی خون
بود آثار را متلا پیدا بود و علا
تقلیل آن است و اما له بط
و تدهین و وضع محاجم
زیر ران و بعد فصد حیض

در کتب

و تصدص کهر با دهند و شافه
 مسک بردارند **و اگر زفت**
 و حدت خون بود آثار صفرا
 پیدا بود و علاجهش ^{نیست} ثقیه آن
 و تغلیظ خون و تصدص و شافه
 که در دموئی گذشته بجا بزن
 و صندل بر عانه طلا کردن **و اگر**
 کثرت ماهیت بود آثار بلغم
 پیدا بود و خون رقیق و پیچ

آید و علاجش مقیه او و تخفیف
ست **و اگر** مدت و کثرت
مورد او بود سیاهی خون کمود
یا حضرت آن گواهی دهد
و علاجش مقیه مورد است
بفصد و اسهال **بصل** و بواسیر
الرحم یا قسطه و ح آن بود
تدبیر آن تو انحرود **و اگر** انحراف
رگها بود از عروق و لادت

بزرگ

ته پرش از قروح و شقاق
 رحم جویند **و اگر** زوال بکارت
 بود علاجش در شراب قاضی
 نشاندن است و بطبع قاضی
 مل و شستن و بر و غن گل چرب
 ساختن و خاکستر درخت
 اکو بر خرقه نهاده رفاده
 نمایند بر منسج بستن و فادرم
 باد و غساییده دادن

شفاق بر اهرم تدارک کردن
مضن در خروج و تدرج

رحم و نشان و سی لزوم
وج است و خروج ریم فقط
یا خون فقط یا هر دو و بعیم آنچه
بالجمله تدرج بی ریم نباشد علاج
تا که جراحت ریم نکرده باشد
و مانعی نبود مضد کردن و اصلاح
غذا نمایند و تدرج کهر بایند

و هفت و فرزند حالب بکار بند
 اما اگر جرات ریم کند یا و
 سه و ده قرصه این باشد و
 و تدبیرش هفت برسم کرد
 سبت بروغن گل و روغن
 بنفشه و آب شکر بهم آمیخت
 تا چرک پاک شود و بعد
 مرهم با سلیقون بروغن گل
 هفت نمایند تا نفوذ کند و اگر قرص

در عین رحم بود و مرزبه اود
نمکوره کفایت و بخت حاجت
نباشد و شهید فقط یا در شیر
بصورت یا پنبه حمل کرد
در تنه ریم نفع تمام دارد
و عند شدت و ج ايفون
وز عفت ان بشیر زمان حمل
سازند **مصل** در شقاق
رحم و نشان اواز و یاد و

است وقت جماع و بر آید
 ذکر خون آلوده خاصه اگر در
 عنق بود و علاجش بر اہم کہ
 در شقاق مقعد کار آید کنند
 و مرہم با سلیقون با پیہ بطو
 ر و غن نبغشہ نفع تمام دارد
 فایده گاہ باشد کہ سبب
 ولادت یا ازالہ بکارت
 چاہے کہ در میان دہر و

قبل واقع است بشکاف و عذابش
از رحم مغز ساق گاو و موم
سپید و پیچیده گردد و بر کند و سنگ
جراثیم کثیر المقدار سائیده
بر فاده نهاده و بر بندند تا بعضو
منشق لاصق شود و از هر چه
مضر بود پرهیزند **فصل** در عک
رحم و عذابش بعد ثقیله برگ
پودینه و پوست انار و عدس
مغز

مقشره کوفته و بمثلت یا شرا
 یا سرکه آمیخته حمول ساقین
 ست بصوف و روغن بگل
 و بنفشه مالیدن و حکم القتل
 را نیز نه پیر همین **ست** **مضن**
 و رو اسیر رحم و وای
 همچون بوا اسیر مقعد بود و
 علاجش همان **ست** که در
 بوا اسیر مقعد گذشت **مضن**

در بثور رحم و وسیع بمش معلوم
شود و باشد که خارشش
کند و علاجش شقیه و تقدیل است
و مرهم اسفیداج مالیدن اگر
بثور در عنق باشد و در رحم
هفته کردن اگر بثور غایر باشد
مض در ثالمیل رحم
و این نیز بمش معلوم شود و
علاجش مضه و اسهال
مرد

سودا است و بطبع با بونه و کلیل
و حلبه و تخم کتان آبرزن ساقخن

و مدا م قبل شستن **فصل**

در ناصور رحم و وسیع قرض
مرمه است و تدبیرش نشسته

فصل در رسیدن رحم

یعنی بر آمدن رطوبت از رحم

و علاجش ثقیه و تخفیف است

بمراعات حرارت و

برودت مزاج **فصل**
در سیلان مین زمان و منق
در منی و رطوبت آن است
که رطوبت با عفونت باشد
و منی مفیدتر با قوام تر است
رطوبت بود و علاج و
همان است که در سیلان
منی مردان گذشته است
فصل در احتیاط طبعش

طبعش قوی است

یعنی بند شدن حیض و سببش
 قلت خون بود نشان و
 خافت بدن مست و جزآن
 از لوازم و سی و علایش
 اندودن خون است
 با غذای مقویه و اگر غلظت
 خون بود بسبب برودت
 یا مخالفت خلط غلیظ تقدم است
 و وجود آثار بر دپیدا باشد

و علاجش مقیه اخلاط غلیظ است
و استعمال لطافت شراباً
و بخوراً و اگر انداد افوا هرو
رحم بود نظر کنند که موجب
آن حرارت است یا سرد
یا پوست و صلب آن تعدیل
نمایند چنانچه در عفت گفته شد
و اگر موجب انداد و اندام
شد و رحم باشد علاج نپذیرد

یک

لیکن جهت امن از آفات
 کثرت مضه و ریاضیات و
 تقلیل غذا لازم است **و اگر رقی**
 بود ذکر رقی می آید **و اگر فری**
 مضطرب بود که مسالک بند
 کند علاجش تهزین است و
و اگر اخلاف رحم بود تدبیرش
 میلان و سی نمایند **مضن**
 و رقی و وسیع آن است

که چیزی زاید بر منم فرج نیاید
منج و منم رحم پدید آید اول
مانع و دخول قضیب است و ثانی
مانع و دخول تام و ثالث مانع
و دخول نیست لیکن مانع می آید
خروج حیض را و علامتش
دستگیری است **فصل**
در تنور رحم بینی بروز رحم
نشان خروج آن است

که در کتاب

که در خانه و قطن و مقعد ورد
 عظیم بدید آید و اگر از و عرش
 افتد و در فرسج جسمی نرم
 محسوس شود و علائش
 آن مست که اول ثقیه امعا
 کنند بخت و ثقیه مشانه بدرات
 و بعده روغن زیتون یا گل گند
 و مدتی روغن و خلوق و قدی
 غالبه در آن آمیزند و نمکرم در

رحم چکانند و بران بمانند پس
بر پشت خوابانند و را نهانند
نوعی که کشتاده باشند و هم
نمیپوند و دایه را میمانند
که تا از مرغوبی گریخته
و طبیب تا بضاعت مطبوع
باشند و تحقق اقامت و سکون
و راکم آلامیده بواسطه
آن رحم را بردارند پس آن

آن را

گرو به هما نجا بدارد و بر فایده
 دیگر مزج محوش سازد و بعضا
 بر بندد و بنوعی که الیق بود
 پس بر عانه و نوا سیخ مزج
 قه بضا است ضماد نمایند و بر کمر
 گاه مایل بطرف ناف ختم
 نهند بلا شرط و بکند و تا است
 روز باید بر همین میست بماند
 و از هر چه مضروب و و محرک

باشد اجتناب کند و پوی عطریا
و روز سیوم بر خیزد و آن
گروه دور کرد و تجدید نماید
و مربوط اعصاب هشتی کند برفق
تا خاطر جمع شود **فصل**
در میدان رحم سیغی مایل
شدن رحم بجانبی و وسیع
اصابع معلوم می شود و قوی
را و ایضا در وقت جماع

لازم آن است و باشد
 که ز حیر آورد و بول و غایط
 حبس کند علاج اگر سببش
 است و استداد رگها بود
 از خون فصد صاف کنند
 از محاذیۀ شق مایل و اگر
 بقیض بود از اصابت برد
 و را بر زن مرطب نشانند
 و ز روغن بابونه و پیچ بطلانند

و اگر انصاف رطوبات
بود بر رحم شقیه نمایند تا رجا
و بعد زوال سبب اگر سید
باقی بود فایده را فرستاده
که با نگشت راست کند بعد
میرح میر و سیطع با سخوم بر
انگشت یا ذنب نده **مفضل**
در او را م رحم و بسش
اگر ماده خار بود نشان تو

بر عازم

تب حارست و تو اتر بن
 و نفس و فساد معده و دماغ
 و ظهور و ج و رعانه یا قطن
 حسب و توقع و ررم و ر مقدم
 رحم یا مو خرنش در حاضر
 پین اگر بهر دو جانب بود
 علاجه بش همان است که در
 و ررم مشانه گذشت و چون
 ریم کند و بشکافد بد پرست

رحم کوشند و اگر بلغم بود و
نواهی عانه مع الثقل پدید
و علاجش قی مست و آنچه
در ورم سر و شانه گذشت
و اگر سودا بود نشانه و
ظهور صلابت مست و میلان
رحم و قلت و جمع و کثرت
نقل و علاجش ثقیه سودا
بفصد و اسهال و استعمال مرا
در غم

و شحوم و ادمان ز رفا و
 جمولاً و طلاء و بطیب و ثقیب
 و رخطمی آبرن ساقن ثبات
 و دوبار **مفسر** در سطر
 و حم و این عقب رحم اکثری
 و نشان او صلابت و حرار
 و ضربان ست و در و تا
 حجاب سینه بر آمدن و به
 پای ستور م شدن و

هر چند مرض مذکور و واپس
نیت لیکن جهت آنکه فوت
نگیرد با صلاح همیکوشند
باستعمال مراحم و در نشان
و جز آن و مراحم و سلق
عجب دارد جهت ثقیه سودا
گاه گاه مضطرب و اسهال لازم
ست و اعانت سریر
و اجب **فصل** در

و پله رحم و رحم چون پنجه شود
 و سر بکند و پله مانند علاج
 اگر در فم رحم بود بشکافند
 تا ریم بر آید و اگر در رقت
 بود در راس است نوشتانند و او
 مرغبه ضار نمایند و بهین تدبیر
 ملازم باشند و اگر دیر کند
 اخیر و خردل جوستانند بطبخ
 او هفته رحم نمایند و حیم است

کوفته و در محل و رسم بر عانه ضنا

سازند و بعد النفس بجای رتبه

ریم و اند مال کوشند خنای

گذشت **فصل** در اخلا

رحم و این مرض مشابه است

بصرع و غشی لیکن کف درین

از دهن نمی آید و اضطراب

نمی افتد اما بیوششی مفراطیه

که هرگز خیریه نمی شود

علاج

علاج در حالت مرض تدبیر
 است که در غشی و صرع کذب
 الا انکه چیزهای خوشبو قطعاً
 نبویانند بلکه گوگرد مقل پیش
 بینی سوزند و عطریات در رحم
 مالند و دغدغه کنند و اگر جماع
 ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع
 و تراکم سینه باعث بود باشد
 نفع تمام دهد و در آنجا که حسن

طهرت موجب بود و فرمودن و
فعل مومل سازند و در حالت
انما فت جب حاجت ثقیه
و تقویت توان کرد **مصل**
در اجتماع آب در رحم
و نشان او احتباس
میمن است و ظهور حایه
شبه با سقما و زقی و باشد
مدر است و اودن و ایچ

هر گاه

بهر استعار و سبلان رحم
 گفته شد یکبار بستن و جوع و ریاضت
 نفع تمام دارد و گویند حریق
 سپید محول کردن اثر
 کثیر دارد **فصل** در نفع
 رحم و نشان و سیئه نفاق
 عانه است مع الجوج و از زرد
 دست چون آواز طبل
 بر آمدن لهذا بعضی ^{یعنی} در عمر

گفته اند حایه است شبیه
باستقاء طبیبی علاج ثقیله بد
و که د نمایند بمقتضات حق
و ف زجنا و ضما و او تحمید
ابرنا و هر چه در بطلست
و را اینجا کار آید **و اگر** حد عطفه
و اینه و عاقونه بریان نیز
میشود و تدبیرش همان است
که در مردان گفته شد

بار در امر

مقبیل در امر ارض و غیره

و اطراف یعنی آنچه پشت

و دست و پای تعلق

دارد **مضی** در حدیث

و آن زوال فقر است

به قدام یا خلف یا بین یا

که آنرا بقدام بود حدیثه المقدم

و تقصع نامند و آنرا که بین یا

بسیار باشد التواخوانند اما

حد به الموضنا می علی و ندارد

و حد به حقیقی همین است و اسباب

حد به مطلقا پنج است یکی در م

عضله نواسیه فقار دوم ریح

غلظ که زیر فقار بند شود و سیم

رطوبت مای که در حدم

رباط فغانا قدشه از جاناید

چهارم تشنج رباطات پنجم

مقطعه با ضرب اناچه سببش باد

غلظ

غلیظ باشد مسی است بریج
 الاورنه بالجمله علامت در
 تقدم ورج صلب است مع
 حمی خاوه و علامت باد شد
 ورج است پی تب و علامت
 رطوبت پیدای لون است
 و تقدم تد ابر مرطب و علامت
 سقطه ضرب نظامر است علاج در
 ورمی فصد و تلین کنند و حسب

عاجت احمدہ استعمال نہ
وہمہ انچہ تدبیر و رسم مست نہ
بہل آرند و ریحی انچہ برت
اکلیہ گفتہ شد بکار برند و در
رطوبت نیز همان کنند کہ بر
و در شبی انچہ در بحث
تشخ مطلق گذشت و در صر
و سقطی ہرہ را بجا آرند اگر
منہ و رفتہ باشد بحدب قفار
وہمہ

بوضع محاسن نار و غیره یا بوضع
رقت و مقل یا قدر سیاه قمر
سرسشته و اگر برون سوباشه

بر و آن بند و هر چون که بود
بعد و ادویه قافضه ضا

نمایند جهت محافظت

فصل در روج ظهری

نشت و سببش اگر وقت

سور مزاج سازج بود در

نشان او احسان سر است
و در دپے ثقل و انتفاع
از مجوست و علامش تخمین
ست اکلاً و ضماً و اگر
تولد بلغم بود در ان نضا
و یے بر ان نشان او و
مع الثقل ست پس تقدم
حرما یے تناول مبلغم بر تولد
بلغم کو اهی و هر حد و

آن عقب عصب عقب جگر
 که تحریک ماده نماید بر انصاب
 شاید باشد و علاجش شاید
 ثقیه آن است و استعمال
 شیاف انفع اما در آنجا
 بغم مصب شده باشد
 تضید محالات و اگر گرفت
 کند پی ثقیه و اگر به اخلال
 بود در ظهر نشانش همان

که در انصاف رفته است
نقل که درین نباشد یا کم باشد
اما در اکثر در و متصل باشد
و علاجش نیز همان است زیرا که
اصل این باد بلغم است
و اگر کثرت جماع بود و علا
آن ترک جماع است و تن
پشت بر و عن گل و سور نجان
و اگر کافیه نشود ثقیله نماید بلغم

را و اگر صنف کلیه بود و علت
 و علاج آن گذشت و اگر
 استلا و رگ پشت بود از
 خون نشان و سی آن است
 که از ابتدا سی فقره پشت
 با قطن در د کند و ضربان و
 علاجش فصد با سلیق و با
 است و بتدریج شرب با و طلا
 و اگر بشمارکت رحم بود و چنانچه

بعضی زنان را وقت آمدن
حیض میشود جهت فراغت نیاید
حیض علاجش اورا ریح
و تدبیر پشت بروغن **و اگر**
در روج عاصره و اسباب
و علامت و علاجش از روج
نهمه جویند **فصل** در روج
المفاصل سیغی در د بند گاه
و عام است که این **کر دوام**
بدن

باشد یانی ورم بالجمله آنچه در
 مفصل سترین افتد وجع الورک
 نامند و آنچه از ورک فرود
 برپایه فرود آید عرق آن
 خوانند و آنچه در مفصل کعبه یا
 در انگشتان پای افتد
 بفرسن گویند و این همیشه
 در ایهام پای شود اما
 آنچه در مفصل اطراف افتد

نامی علی ده ندارد و با اسم مطلق
که وجع المفاصل است مسمی است
و چون که سایر اقسامش در
اسباب و علاج متحدند
کلی نوشته می آید و بعضی امور
که مخصوص اند اشاره بدن
کرده خواهد شد بدانکه
و بی اگر سود مزاج سازده
گرم با سرد با خشک نشان
آنرا

آن است که بتدریج حادث
 شود و ثقل و وزن هیچ بود
 پس آثار مخصوصه هر کیفیت
 بر و چون گواهی دهد و
 علاجش تعدیل است شراباً
 و طلا و اما سور مزاج طیب
 سبب وجع نمی شود و اگر
 کثرت خون بود نشان او
 حمیت عضو است و تعدد ضربان

و علاجش فصد است از اطراف
مخالف اگر علت در یکطرف
بود و الا از هر دو طرف
و الا اگر علت در یکطرف
اکل زنند و اگر در هر دو
جانب باشد
با سبق و هر چو کج باشد
خون و امنه گیرند بعد حسب
حاجت تلین شکم کنند و اگر
معدله دهند و در ابتدا ترانند

روادعات طلا نمایند اما بعد
 مضد و عند شدت در د مخرات
 نیز پفرایند و قریب بانهما مخرات
 ضما د سا زند چون بنفشه
 و خطمی و بعد رسیدن بابها مخرات
 چون اکلیل و بابونه بکار برند
 ضما داً و نطولاً و اگر فادون
 بود بسبب آمیختن صفرا در
 آثار صفرا نیز پیدا بود چون

شدت و ج و حرمت و خزان
و علاجش نیز مضد است و
تین اما در اینجا با ضد اج
کثیر حاجت نیست و بعد ثقیه
استعمال مد رات بار و
نفع تمام دارد و تضمد محلا
اصل در اینجا نشاید و همچنین
درین هر دو و انفع اشیا
اما ترشش نباید و اگر صفرا بود

انار فوا

آثار صفراء و صرف پید بود
 و علاجش تلین و تعدیل است
 و سیق نفی تمام دارد و
 بقصد حاجت و به اندک
 از صفرا صرف و جمع المفصل
 نادرست که پدید آید **و اگر**
 بلغیم بود نشان و سی
 کثرت نقل است و دیگر آثار
 برودت و علاجش فی است

و اگر کفایت نگیرد منبضیج و سسل
بردارند بکرات و بعد منبضیج
تا ممد رات خار دهند و
درینجا پیچگار را در عرض
و محلل صرف بکار نتوان
بست **و اگر** سودا بوشن
او کمودت لون است و
فلت و چ و مد و کشت
صلابت و رم و علا ^{سست} منبضیج

و تقیر

و شقیه شود و امبیهل بعد نصف
 نام و تضید مرا هم ملینه **فایده**
 مضد کنند رگ و مع رنند و
 پس اگر خون غلیظ و سیاه
 آید و افسد بگیرند و اگر
 و صاف آید فوراً بند کنند
 و تلطف ماده کوشند
 بعد از بعضی پروازند و اگر
 ریح بود نشان او انتقال

در دوشدت تدوست
و علاجهش گلقد و کلاب
و عرق بادیان و شربت
بزور وادن است و
روغن گل مالیدن و ثقیفم
و تجوید مضم متوجه بودن
و نوعیت از ریجی که از
شدت حدت با سحران
میرسد و آنرا پیچند و
ناله

فاسد میسازد و مستحق است
 بریج الشوک و تدبیرش خراج
 خون و بقیه صفر است **و اگر**
 راجع المفاصل که از مواد مرکب
 افتد علاجش نیز مرکب
 باید کرد و بدانند که سورنجان
 در جمیع اقسام نافعت
 اکلاء و طلاء مخصوص در بلغمی
 لیکن باید که چون بخورند زیره

و زنجبیل آمیزند تا مسوده را صر
ند به و در ایشانرا اکل او
مفاصل را بوم و روغن چرب
دارند تا عضلات مفاصل
را آسیب نرسد **دیگر** ادویه
سکن سورنجان سفید و نبات
ساوی کوفته پیخته سه درم
بآب سرد بدهند **اگر** گشیز شک
سه درم با همچند شکر بدهند **دیگر**

دیگر

فایده • تخم خشخاش سپید دو
 درم با اچمذ شکر بدهند و
 اسفند در آب گرم
 کنند و روغن گل آبنمته طلا کنند
 فایده • حبه با سرکه طلا سازند
 انتباه اگر از استعمال روغن
 و مخدر در تفرش و خزان
 اختلال و مانع پدید آید باید که
 این دوا را از عضو بردارند

و بطبع نابونه و خطی تطیل
نمایند بران عضو تا ماده از دماغ
بجمل خود باز گردد و **فصل**
در روج الورک و عرق النسا
و واسودند و دماغ دهند
بر ورک در روجش و
بر شتالنگ در عرق النسا
نیز نافع است و نشان این
آن است که گره دار باشد
و **نقطه**

و احوط در داغ آنکه سیخ آینه
 گرم کنند و بالاتر از شستمانگ
 بهشت انگشت داغ دهند و
 عرض و یک، داغ بر سیخ
 حفرو بنظر پشت پای دهند
 خط مانند و استعمال چوب
 چینی بشرایط محاطت انترتام
 دارد و در از الیه همه امر
 مفاصل و عنبر آن و اگر

در دوائی و وی آن است
که رگهای ساق بزرگ و
سطر شود علاجش نغیه سودا
و بلغم است و بعد فصد و
واسهال و سی قی رگهای مذکور
را فصد کردن تا از ذات
آن ماده بر آید و پس از
ظهور خفت سپیده پخته بر ساق
طلا کنند تا بر بند با عتال تا ماه

دیگر نیز در **فصل** در دایره
 و روی آنست که پاسبان
 چون پاسبان پیل نماید و علاج
 نیز همان است که بد و اکی گد
 و اگر شدید بود مستعرض نباید
 شد **فصل** در روج
 العقب یعنی در دپشته
 و اگر سببش زخم بود و هم
 نهند و اگر ضربه و سقطه بود و مایه

و گل از منی بآب یا کلاب
نهند و آب سرد ریزند و
باشند که جامست کنند و اگر
فشاردن موند بود تدبیرش
اینست دیگر انصاب هوا
بود اگر ماده خونست
مضد و اگر دیگرست قی و
اسهال باید فرمود و در
حار و عن گل و در بارد
بیاغ

ر و غن با بونه و من میون
 و قسط مالند **فصل** در رو
 ر جل و ایمرض آنست که
 کف پای و رو کند و پا
 نهادن مستعد بود و علاجش
 عدس و سرکه پخته ضماد
 کردن است و اگر خون
 غالب بود فصد مقدم دارند
فصل اندر حمیات

یعنی تنها و این سه گونه باشد
حمی یوم حمی خلطی حمی رقی
مفسر در حمی یوم و این
بسی است که بر روح تعلق دارد
احاطه در اکثر مکر و زایل
میشود لهذا بدین نام مستحق
است و وی حسب
باسمی مخصوص است چنانچه
عربی و همی و فرعی و

کندی و عصبی و فرجی و سهری
 و فیتی و بیعی و اسهرا^{شی}
 و وجی و غشی و جوعی و عطش^ع
 و سدی و استحقاقی و یخ^ی
 و ورمی و شمی و نار^ی
 و غذائی و دوائی و زکام^ی
 و درایی و زجر^ی و معنی
 هر یک معلوم است و هر وا^ح
 ازین اسباب چون مغر^ط

می شود روح را گرم میکند
و تب می آرد پس اگر
تعلق حرارت بیشتر بر روح نقیض
بود یا حیوانی یا طبیعی
تب را نیز همان روح مصفا
سازند چون حیوانی و مصلحت
و حیوانی و مصلحت حیوانی
طبیعی و از ظهور ضرر بین
در رویه ازین ارواح
نواز

توان دانست که در کدام
 روح تعلق گرفته و علامت
 حیّیّیوم علی الاطلاق آن است
 که حرارت او یکسان بود
 و غیر سوزان بشاید حرارتی
 که از ریاضت می شود و
 از آثار عفو نیست و دمی
 معرا بود و در اکثر پیکت بنروز
 منقضی شود بشرطیکه منقضی

دیگر نشود و علاجش از آن
سبب است هر چه در خون
و سی بود و بدانند که درین
تپ از غذا باز ندارند
مگر در ریحی و ایضا اسهال
نفه مایند مگر در سدی
که سببش امتلا بود و در
استحاضاتی که مع ذالک
بدن مبتلی باشد و در ریحی
لهو

که هنوز ثقل موجود باشد و
 در نرنگی که حار بود و پوشیده
 نماید که ذالک و ریاضت
 معتدل و استقامت و در استقامت
 قی سربع النفع است و در
 سدی نافع است و استقامت آن
 که سام بسته شوند و بشده
 کیف گردد و سدیه آنکه
 در عروق صنف ماده بند شود

اما فستی آن است که از سر
ریاضت یا ترک استجمام
مانند آن هر چه محلل فضول باشد
واقع شود خواه بده باشد
یا نه و زجری اگر چه همچون
دیگر امراض نیز فایده آن
نیست که احدی است پدید
بوج میکند یا با استفراغ اما
تخصیص او ندکر تحمیل که مابین
کرز

کثرت و وقوع آن باشد
یا بنا بر اتفاق **فصل** در مجی

خلطی و چون خلط چهارست به چهار

قسم این فصل انقسام یافت

فصل اول در رد و موای

یعنی خونی و این دو گونه

ست یکی آنکه خون گرم شود

فقط و افسه خون گردد و

تپ آرد بی آنکه منقبض شود

دوم آنکه منقض نشود و این
تپ را علی الاطلاق مطبعت
خوانند و آنرا که غلبه عقیقه
ست سوما خشن نامند و نشان
این تپ از آثار غلبه خون
با عفونت آن و ایضا از
ناگساریدن تپ و نیامدن
عرق پوشیده نیست و
در عقیقه تعفن در بول و بر

لازم است و کذا الک همه
 اعراض و رنثور این بود و
 بسبب سوء مزاجش و علا
 این تب اخراج خون است
 بهر وجه که ممکن و اسهل باشد
 و حسب حاجت بنطفه و تصفیه
 کوشیدن بالجمده اند اطباء
 درین تب منع است تا
 سرعش نه انجامد و در سوماش

خون هر چند کم است گیرند بهتر است

و در عقبی بقدر مناسب و

پس اگر رقت در خون

باشد تعلیق کند بشریت عذاب

و اگر غلیظ باشد تلطیف

نماید بکچین ساده و هر چند

ملین طبیعت است باید داد

و هرگاه بعد بحران ماده

در رگها باقی باشد آب

کافی

کاسنی سبز بقدر نسبت درم
 بپاشند و بجوشانند و کف درازند
 و پانزده درم سکنجبین آمیزند
 و بدهند و آنجا که سر فز باشد
 و دادن حموضات نیز ضرور
 دانند لعاب بهدانه و ابل باید
 آبیخت و شربت بهفته تفق
 باید و اگر عوض حموضات
 دیگر دهند که هم تب را نفع داند

دُسردن را نیز مضر بود بهتر باشد
و درین تب عناب خیسانده
یا جوشانیده آب و یک
بجرات نوشانیدن و مداو
بر آن نمودن اثر تمام دارد
خاصه آنجا که نقطه مطلوب در
اسفل فقط در تصفیه خون
کفایت دارد و آب
او نیز نافع تر است و سرفه

راهم بسیار مضر نیست **متر**
 و دوم در صفا و سی
 مضر و مرکب با بغم و نش
 صفا و غیره در مقدمه کتاب
 گذشته است در اینجا باید
 دانست که اگر ماده صفا
 داخل رگها عفن شود و تب
 لازم می باشد و یخ و زهره
 استاده میکند و این **عنب**

لازم گویند پس اگر ماده
ذکور در رگهای عوالمی
دل و معده باشد عواصم شده
باشند پ را محرقه خوانند
و اگر خارج رگها عفن شود
غیب و ایر نامند پس آنجا
ماده صفرا خالص بود غیب
خالص گویند و اگر با بلغم
مکعب بود و سرسبز او شده

باشد چنانکه امتیاز بنیام تو ان کرد
 غیب غیر خالص نامند و اگر بر
 شدت بنو و شطر الغیب خوانند
 بالجمله خاصه خالصه و ایرست
 یحرو ز اند و یکروز نه مگر آنکه
 و و غیب جمع آیند و خالصه دای
 ست که یکروز شدت آید
 و دوم روز اندکی تغیر
 پدید آید اما شطر الغیب اگر

هر دو ماده اش خارج
عدوق عفن باشد خاصه
و میست که یکروز آثار چ
بلغم پدید آید و روز دوم
هم آثار بلغمی و هم آثار صفرا
زیرا که بلغمی هر روز نوبت
و صفرا و سیه یکروز میان
و اگر هر دو حل عدوق با^{شد}
آثار هر دو لازم بوند و مع

و آنکس یکروز میان تعری
 زاید پدید آید و اگر صفرا
 داخل عروق بود و بطن
 خارج آن صفرا و سی لازم
 باشد و بطنی نیز هر روز آید
 و در اینجا نیز یکروز در میان
 است و تا لازم باشد که
 لایخی او هر سه ازین نوع
 بشرط الغب غیر خالصه می باشد

و اگر صفدا خارج عروق
بود و بغم داخل آن بلغمی
لازم باشد و صفرا و سیه
یکروز در میان آید و روز
نوبت صفرا عوارض اشتدا
نمایند و این نوع ^{لغف} بشطاط
خالصه موصوفست **فایده**
غلب خالص لازم زیاده از
یکهفته و غلب خالص و ایرزیا

برهمنه

برهفت نوبت که در هفته
 باشند نمی ماند بش طیکه سو
 تدبیر نشود **فایده** ظاهر است
 که ماده صفرا محتاج تبرید و
 ترطیب است و معتقد شقیه
 اگر طبع قبض باشد لیسکنند
 که در آنجا که ماده داخل
 رگها بود اسهال در تبرید
 نشاید کرد و بنضج ماده

پیشتر مراعات باید نمود و
مگر در محرقه صغرا و سیح که
تبرید کثیر مطلوب است باید
نه انجماد الا در محرقه که ماده
در آن نسبت بحر است
غالب تر باشد که در انجماد
نضج و ثقیه مقدم دارند مع
رعایت تبرید و بعد ثقیه تبرید
افزایند و درین تب اگر
وزن

خون نیز غالب پند و بول
 سرخ و غلیظ باشد مضه
 مجوز است خاصه که ماده داخل
 رگها بود اما جرّاسی که در رگ
 کنند بقصد در اینجا توان کرد
 خون باید گرفت اما کمتر و
 پس از بقیع صفرا و منع از
 مضه در صفرا و سی که کرد
 بر تقدیر است که صفرا سی

خالص بود و دخول غالب نباشد
و بدانند که در حمایت دایم
اگر ممکن باشد روز و نوبت
غذا نباید داد و هرگاه سیرا
و لرزه آغاز کند سکنجین دوا
گرم باید خورد تا تابان شود
صفر ابقی بر آید و اگر چه نیز
آید بقوت هتوع البته تحلیل
می باید کرد و لرزه ساکن
نمؤد.

میشود و چون تپ فرو
 آید پاشویه مندر مایند و پاشویه
 بالند تا بقیه حرارت از مندر
 فرو کشد و سکنجین در موقت
 نیز موافق است و اشقر
 حسب میل ماده باید کرد
 مثلا اگر با غشیان بود و ما
 نبود و قی مندر مایند و اگر با
 مندر افترا معا بود و مسهل

و اگر با تقاضای بول بود
فراغت نیابد مد راس ^{بیش} است
و اگر با مداد دست پوست بود
و عرق خوب نیاید تعریق نماید
و آنجا که میل ماده به هیچ جا
نمود اسهال اوفی است
و در پهای گرم اولی آن
که تر بخین دهند مگر همراه آلو
یا تر هندی و تا که کار از
ابر

آب فواکه گشت دن
 ممکن بود چیزیه دیگر داد
 شاید بخز مین مبارک و
 آنجا که صفرا خالص نبود پیش
 از نضج مهمل ندهند بلکه مین
 هم ندهند مگر آنکه ماده ها
 بود و هر چو نکه بلغم بیشتر
 باشد تبرید کمتر کنند مگر آنکه بلغم
 شور باشد که در آنجا بحر

تبرید کر و بالجمله در علاج
تپ ناحیه و نوع و فصل
و ترکیب کما حقہ مفہوم نشود
و لیری بعلاج نشاید نمود و
فصد گل در مرکب سار
نافع است و سببین مرا گلقد
بستور و عوارضات که
در حرقة پدید آید افسد
عرق است و ر عاف و
بار

بیات و ضیق و شهوت کلیه
 و عطسه متواتر و غشی و مانند
 آن و تدبیر هر یک از مجلس
 جویند بار عایت پت و مح
 و مح فطت و قوانین اگر
 از صفراوی که در رون گرم
 بود و برون سرد و
 این نیز مستی است به نقویا
 و نشان و سی لرز و مپ

ست و بنوبت عنب شدین
و دیگر آثار صفرا پیدا بود
و گرمی باطن و سردی
ظاهر گوایه و ادرن و
علاجش غیر خالصه است
و کجین با گلقد نافع **و اگر**
از صفراوی با غشی باشد
و آنرا حمی غشیه گویند علاج
از حمی و غشی گیرند و وقت
دراز

نوبت نان در آب لیمو
 تر کرده چند لقمه بخوراند
 سیوم در حمی بلغمی و باد
 و اگر داخل رگها عفن شود
 خوانند و این ماده اگر از
 بلغم شور بود در عروق
 نواحی دل و معده باشد
 ایضاً مسی است بحرقة اما
 در محرقه صفرا و سیه و

حرّو بلغسی از ظهور آثار
که بر ما در آن مخصوص شده و
بین است و اگر خارج رگها
عفن شود نمایه نامند و موافق
خوانند اما لثقه لازم باشد
و بی لرزه و اگر چه فاسد شود
لیکن محسوس نباشد فتوراً
و نمایه هر روز و دیگر آنکه
و باز فردا گیرد و دیگر آثار

بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم
 شور باشد که علامت حرارت
 در وی پیدا آید و هر چه که
 باشد حرارت این بحر است
 صفرا نرسد و نشان بلغم
 مالح آن است که ابتدا آبغیر
 کند و برد و لرزه کم باشد
 و نشان زجاجی آنکه لرزه
 شدید بود و نشان حامض

آنکه برد شدید بود و نشان
خلو آنکه بر دور و سیه کم باشد
و در اکثر تا چند فوت از
تشریره و بر و ناقص هیچ نباشد
علاج تا یک هفته سکنجین علی و
ماء العسل که در و سیه
ز و فاخته با سهند و گشنج
که در و سیه قدری بپزد
و بخورد مطبوع بود و همیشه

و کذا

و کذا الک سکچین و گلقد و
 بعد یک هفته سیه فرماید بسکچین و
 آب گرم مخصوص وقت
 آغاز نوبت و سکچین و
 گرم کثیر المقدار دهند و هر چه
 با سانی بر آید بهتر است
 مبالغه نباید کرد و گاه گاه
 اینون همراه گلقد خور دن
 و پودینه و مصطکی غایت نلام

دارند و بعد نضج تام مهل توان
داد و اگر طبع قبض باشد
و هر شب دوا بقدر حاجت
مزید دادن و صبحی خردم
گلقد خوراندن و عقبان
ده و درم کچن علی
نوشاندن نافست بشرطیکه
رفع قبض مطلوب باشد و
اگر بول غلیظ و رنگین باشد
فهر

فصد مجوز است و آنجا که دماغ
 ضعیف بود و سببش نشاء بدوا
 و بعد استفراغ و رقص گل اثر
 تمام دارد و اگر ناخواه کوفته
 پیچیده باشد آهسته آهسته
 در بر مبدهند تب بلغمی که نه که
 سخت بلرزاند و دیر گرم شود
 دفع گردد و بیمار یقون یکدم
 با عمل این عمل دارد و دود

لیفه بدادن منضبات و ملطفا
چندان دیرسی که در تمامه
کشد ثوان کرد خاصه که صداع
یا ضعف و مانع داشته باشد
نوعیت از حمی بلغمی که درون
سرد باشد و برون گرم
و این را حمی القیافه
گویند **نوعی مست** از آن که درون
درون سرد و گرم بود و آن

را همی لنقوره گویند و این بیشتر
 نامه افتد و طریق علامه
 است که گذشت **ناید**

حکاه باشد که لنقوره صغرا و
 باشد چنانچه گفته شد در صغرا
نوعی دیگر است از بلغمی که
 در روی حرارت و
 برودت معما محسوس شود
 بظاهر و باطن **و نوعیت** دیگر است

که برودت شده در باطن
باشند و ظاهر بحال الصلح بود
لرزه یار و ارافتد پی حرارت
و این هر دو نام ندارند **دو نوع**
دیگر است که در روز آید
و شب فرو آید و آنرا **سج**
گویند و **مستی** دیگر ضد آن است
و آنرا یلی نامند علاج این همه
تلطیف و خلطت و جبران

که در کتب

که گذشت **قسم** چهارم در
 حیات سوداوی و این
 نیز اگر ماره داخل عروق
 باشد رنج لازم گویند و نشان
 وی لزوم تب است
 و مع ذلک دوروز
 در میان داده میشوند
 و اگر خارج عروق بود رنج
 دایر خوانند و وی دوروز

بعد نوبت میکند و از آنکه روز
اخذ وی بحساب روز چهار
چهارم روز است ربع بیست
و برهین قیاس نمایند اما
این حمی را که تسمیه وی با عتبار
یوم اخذ و ترک نهاده اند
چون خمس و سدس و سبع
و ثمن و تسع و عشر همه مکسور الی
و زیاده برین نیز مشهود

من شد

گنده است اما ربع کثیر الوجود
 است نسبت با خواشنش
 ربع از دو وجه پیرودن نیست
 یکی آنکه عفونت سودا و طبع
 بود و تقدم چرهای تال
 سودا افند او صغیر بن
 گواهی دهد و مگر آنکه از
 سودا و غیر طبع افتد و چون
 متحقق است که هر خلط که بسوزد

سودا را غیر طبعی میشود پس
یا دموی باشد یا صفراوی
یا بلغمی یا سوداوی و ظهور
اثر هر یک ازین اخلاط بر
گواهی دهد و ربع صفراوی
با حرارت می باشد و زرد
میگردد و پوشیده ماند که
ربع از جمله امراض مزمنه است
اگر دیر می ماند و باشد که
پیشتر

در پنج شش نوبت ^{منقذ}
 شود و باز عود کند علاج شتر
 در جمیع اقسام آن است
 که روز نوبت خاصه که نو
 اول روز بود غذا و آب
 دهند مخصوص آب سرد و
 هر چه از میوه تر باشد و آب
 باد انگیز و هر چه گرم و خشک
 بود و آنچه سیرج التعفن

باشد منع نمایند و مہماکن در نضح
کوشند بچربای مرطب
غذا و دوا و پس از نضح
تقیہ نمایند حسب الخلط بدفع
در دمای مضروب نمایند
اما بعد دو سہ روز و در
دیگر اقامت نیز مضروب است
اما پس از نضح مکرر در صفرا
و آنجا کہ خون سرخ و صاف
باشد.

هر آید نشاید گرفت البته و
 از آنکه این تب ویر میکند
 بر اعانت قوت باید کوشید
 و پرنیخت باید فرمود
 نیز هر ماه فصد اسلیم کرد
 و خون اندکی گرفت و
 روز فوبت سه گهر
 پیش از آمدن تب حجه
 بر سپر نهادن و بسیار

مکیدن ظاهر النفع مست **و اگر**
حمیات که بر کسب افتد کثیر
اند با سیمی مخصوص علی نسبت
مگر شطر الغیب و غیب غیر خاص
و از بهای آنرا که بلا نظام اند
مخلط مانند و ترکیب مرکبات
از وجه سه گونه پیرونیست
یکی آنکه هنوز تب در بدن
موجود باشد که تبی دیگر گردد

و این ترکیب را داخله گویند
 و دوم آنکه چون یک تپ
 بگسار د و دیگر تپ سر بر آرد
 و این را تپ مبادله گویند
 سیوم آنکه و و تپ معاً
 گیرند خواه ترک آنها معاً
 باشد یا نه و این ترکیب را
 مشار که خوانند و مشتاکه نامند
 و علاجش بامل نمایند تحقیق

نموده و هر چه غالب باشد

از ازاله آن پیشتر مرعی دارند

فصل در حمی و سیه و وی

آن است که حرارت غریبه

با صلی اعضا خصوص بدل آویزد

و رطوبات طبعیه بدن را

شروع در افتاناید و

این تب تا که در ابتدا است

بحر و قوی را می خوانند

بزرگ

لیکن چون بدرجه دوم رسد
 و گذارش در اعضا افتد
 ذبول نمایند و چون انیمیم
 تجاوز نکند و موسی ریختن
 گیرد و مفت و مخفف گویند
 و درین وقت تذکر
 مشکل است و علامت
 مفرد آن است که تنب نرم
 لازم باشد و بعد خوردن

غذا بر اثر روز و شب و بنفش
و ضعیف و متواتر بود و
بعد تناول طعام میل بقوت
و عظم نماید حرارتش در پو
شید آید علاج تبرطیب کوشید
حسب حاجت با صلاح غذا
و بادیه و هوا و دوا
و شیر ضرر و دوا و غدر
تپ نافع است اگر بابت

دیگر بار بنو و طریق شرب
 این ما از مطوالات جوید
 و در این مرض مهمل امکان پیوست
 اعضاء رئیس کوشند مع مرا
 ترطیب و تا ممکن باشد احتیاط
 نمایند که طبع نرم نشود و
 هرگاه ضعف پیدا آید ما اللهم
 یخو چیز است **بد آنکه** مرضی است
 مشابه بدق که آنرا اطباء دق

ایشو خست گویند و دوق الهم

نامند و وسیع آن است

که حال جوان مشابه حال

پیران شود و حال پیران

ابتر از آن که بود کرده

و چرارست و بی بیشتر پیران

را افتد و بچو آنان کم و بکودگان

کمتر و سبب و بی سرد شدن

و است با فراط تبرید در

جمله

حیات یا نوشیدن آب بعد
 ریاضات یا موجب دیگر
 علاجش تعدیل مزاج است
 با استعمال آنچه گرم و تر بود
 نه با فساد اطو و گاه گاه عمل
 بپسیدن نافع است اگر چه
 مستحکم این مستند البراست
 اما دست از تدبیر باز ندارند
 که بپلاک عاجل نه انجامد و

ورق از سو و مند سبت و

مضوض همراه عسل یا جلاب

همراه و مار اللهم نیر و زرد

پخته بدستور **فصل**

در حمی جدایی و خضیه و تشن

اینها تا سینه عظیم است و درد

پشت و خاریدن بینی و اند

اشک و ترسیده و بیدار

شدن امانت خضیه تا سینه

باز

تر باشد و در دگر کمترین
 بود نسبت بحی جدری و
 علاج این تب قبل از بروز
 جدری و خضه خون کم کردن
 است و تلمین نمودن و شربت
 عناب مداومت نمودن اما
 بعد بروز اصلا شقیه نشاید کرد
 و همه در آن کوشند که تمامه
 بر آید و اینچنین باشد که بدن

بجامه پوشند و آب سرد جرعه
جرعه همیدهند و خاکش در قمرش
باشند و در آب جو شانند
زیر جامه آرند **مضی** و ری
و بای و این بسته است مهک
که در انگام و با افتد علاج تاک
طاعون بر نیامده باشد ثقیه
و تطفیه کوشند و دل و دماغ
را قوت دهند و بعد ظهور طاعون
بموت

بمعالجه و سیه که بیشتر گفته آید

رجوع آرند **باب** در اورام

و بثور ظاهر بدن و آنچه بظاهر

تن متعلق است **فصل** در

اورام و مانند آن و ررم خود

منسجم است بثور و اورام تمام

است و هر قسمی نامی دارد

چنانچه باید بدانکه **فلغمونی** و ررم

غلظت کثیر اللحم العظم و موسی است

که با وجع زبان شدید باشد و
علاجش مضدست و در ابتدا
تضمید را دعاءت چون ضدل
و فوفل و گل ارسینه و همیشه
اقاقیا و گل سرخ و کاسنی و مانند
آن کردن و تراید و تدبیر
مرحبات چون آر و جو گشتر
و خطمی و جازری و مانند آن
نیز ضمیم ساختن بار و ادع و

در انتهای مرغبات محلل چون آرد
 با قلا و خطمی و خباز سی و بابونه
 و اکلیل و تخم کتان و حلبه و مانند
 آن استعمال نمودن و آنجا که
 ماده تحلیل نیابد و رویه جمع
 آرد و چیزهای پرنده چون
 تخم کنوچه و تخم کتان و انجیر
 و مانند آن صداد سازند بخت
 شود پس اگر هنوز شکافد فیها

وگرنه چیزی منجر سیغی شکافنده چون
سردگین بکوتر و امنی بر نهند یا
بآهن سرد و بند و بعد ه مضد و
اگر تلین حاجت آید مطبوع
فواکهه یا ملین مبارک توان
داد **فایده** آنچه گفته شد در
سایر اورام همین قاعده هر
دارند مگر در اورام مغایر
که از دفع اعضاء ریس باشد

استعمال دعوات جایز نیست
شقاقلوس ورم جنبش عظیم
 است که عضو را می راند و سیاه
 فاسد می گرداند علاجش قبل از
 آنکه عضو سیاه شود شرط عیق
 زدن است و از نفس عضو
 خون کشیدن و بعد گرفتن خون
 آرد و اگر سینه بکوبین آ میخه طلا نهند
 اما بعد ظهور سیاه چینی در عضو بلا

تمهل قطع کند عضو را تا فاد و بعضو
دیگر سدایت نخذ و لهذا فصد
درین مجوز نیست و اگر عضو قابل
قطع بود حوالی آن داغ
دهند و تا که شقا قلوب ^{سیست} مستحکم نشد
غافره نیز نامند **حمه** و زرم صفراو
که پارسسی سرخ باد و گویند
پس اگر صفراوی است **حمه**
خالص نامند و سیه موزان

و در

و در خشان می باشد و زرد
 رنگ و اگر با خون است سرخ
 السعی بود و سوزان نباشد و
 سریع بود علاج در خالص ثقیه
 صفرا نمایند و او و یه سرد
 و تر طلا فرمایند و در غیر خالص
 نخست فصد کنند بعد ثقیه صفرا و
 در تضمید قاعده فلفله و مرعی
 و انزبا اعتبار او قاعده **مره** بیاض

آتش نامند و این حیاست که لپا
می باشد سرخ و در دوتیه بود
گویا آتش نهاده اند علاجش مقیه
صفراست و اگر خون غالب بود
مضه نیز نمایند و بعضی بر آنند که
خون آنقدر گیرند که غشی افتد
و این دو اطلاق نمایند که بجره
مخصوص است و روی مهر که
برزین گرم اندازند تا که جوش
پد

پس بگیرند و کافور اندازند
 و طلا سازند و اگر گل ارمني
 با گل سرشوي نیز آميزند بهتر باشد
 نمده و دوسيه مېشتره باشد

يا ثور که با حرکت شديد و نيز
 خارشش بود و از جاجاؤ
 نخند پس اگر ماده او صفرا
 خالص است نده سازج گویند و
 اگر با خون مختلط باشد مشکله

اگر خوانند و بسازند بر ظاهر پوست
باشند و مشکله در پوست و گوشت
و هر دو سرایت کند علاجش
حب سبب نمایند و اطلیه حمرا
نافع است و دوار زد و آبله
این صنماد سازند و تدارک
جراحت بمرهم سپیداج فرمایند
جادر سیم بنور صغار کاه و رسین
است که سرش سپید و چشمش
بازد

باشد و سقندق بر آید علاجش شقیه
 صفرا و بلغم است و پوست
 آنار بگللاب و قدری سرکه
 طلا کردن و فصد اگر حاجت
 آید مجوز است **نار فارسی** بهتر است
 رقیق شدید الحرقه کثر الحله است
 که چون بر آید خشک ریشه گردد
 و پیش از بروز او خطوط سبز
 طاوسی در آن محسوس میگردد

این را هم آشک گویند و بعضی جز
نامند علاجش مضه است و ثقیه
صفرا و تفسیه مرد اسنگ بگل
باماز و ب که ساید **نفاخت**
بشور که ریشابه بآید است که از
سعرضن می افتد و در و سی که
آب رفیق می باشد و گاه
بخر ریح غلیظ هیچ نباشد و دینا
سمی است به نفاخت نیز و علا
آن

آن قصد و تعلیف خون است و بعد
 از آنکه نقاط بقطب خود برسد و بآ
 بسوزن زرشکافد و بر د است طلا
 نمایند **سری** ثور مسطحه سبزه
 مایل است که بعضی وسیع و زرد
 بود و بعضی بزرگ و اکثر
 دفعه می افتد با خارش کثیر و
 اگر طوبت از وی بر آید و لم
 خوانند و وسیع اکثر و موی بود

وگاه بلغمی و آثار هر یک بین است
و علاجش در دمووی مضمت
و تلین و تضمد بر که و گلاب
و روغن گل و در سب بلغمی مقیه
و تقطیع بلغم شری بلغمی را
بعضی بناست الیل خوانند **ما** **شده**
و رمی است که از صفرا و خون
پدید آید در روی و نشانی
وی آن است که روی بغا

سرخ باشد و در د کند و ضرب
 سرد گوش و بینی و رخسار
 و وجه متفصح باشد علاجش جمع
 کثیر گرفتن است و بعد آنرا نرم
 کردن و وقت تلین بر حلق
 و سینه مبردات ضار و نماند
 تا ماه و ده از روی بسته نبرد
 و طبع نسبی دانه عذاب بکین
 آمیخته نوشتن نفع تام میدهد

طاعون ورمی سمیت که اکثر
در ایام و با پید آید و حرقت
شدید لازم آن است و رنگش
سرخ یا زرد می باشد یا
کد یا سبز یا سیاه و هر یک نیز
بدتر است علاج در برید و
به تقویت دل و دماغ مبالغه
نمایند و نواسه ورم چیزها
سرد طلا نمایند بر نفس ورم
در

و بر نفس ورم شرط ز نشتیق
 و بآب گرم بشویند تا خون بسیار
 برآید و هرگاه استخوان خون باشد
 فصد مجوز است خاصه اول
 شرط بر ورم زده باشند
فصل در اورام مغایر
 ورم غیر سمیت که در بغل یا
 پس گوش یا بن ران پدید آید
 و وی اگر بسبب قرصه یا جرح

عضوی بود چنانچه در بن از
تدریج پای پدید می آید و مانند
آن جد و ازار طلا کردن کافی
و محتاج ثقیف نیست و اگر بدون
آن بود از دفع اعضا و ریس
مادویه پدید ضا و نمایند قطعا روا
طلات از نخل و ف دیگر اوم
پی سمیت که در ابد است
استعمال روا دعاست در

لازم است و چون مادر و
 بحسب هند منج و نجر کوشند **اکله**
 بپارسی خورده گویند و خاصیت
 که گوشت و نواجی تقدیس میکند
 بسرعت مثلا اگر صبح در عضو
 پدید آید تا شام بقدر فلو سن خیار
 وسعت میگردد علاجش گردان
 دایه دادن است و مع دایه
 گل ارمنی با سرکه حوالی

آن طلا ساختن و تنقیه بدن بمبالغه
نمودن و سب که و آب یا شرا
جراحی را شستن و اگر سود ندهد
بر نفس اکلّه و اعاده بند بر و غن
کنجد بر یوجه که روغن کعبه سحت
گرم کند و حوالی آن از خمیر
گیرند و در میانش روغن
جوشان پندازند **فصل**
در معروف علاجش معینه

خون و دیگر اخلاط است و سکنین
 خوراندن و ابتدای آنست روز
 روادعات نهادن و روز چهارم
 اسبغ بپیده تخم مرغ سته
 صناد نمایند و چون روی جمع
 نهند ببرند و بشکافند و بعد پاک
 شدن دایم باند مال کوشند
 ادویه منضجه انجیر و تلک کوفته
 صناد سازند و بگرزند گندم

بارند یک نعل و روغن تخم
کتان و عسل آمیزند و برهند **ادویه**
منفخیده خیز ترش تخم مرغ آب
آب نادریده و عسل و سبکین
که بوتر سرشته ضا و نمایند و بداند
که شفا من آهن بهتر بشکافتن دوا
ناید اگر همان روز که دمل ظاهر
شود آهک بروغن کجند یا پیچ
تخم مرغ سرشته طلا نمایند تا زیاد

نشود **دبیل** و وسیع در آن است
 بزرگتر از دس که در و کند عاوم
 مست که بر ظاهر بدن پدید آید
 یاد در باطن آن و باید دانست
 که ماده او مختلف الالوان
 متنوع القوام آید همچون گل
 سیاه و ریزه سفال و ریزه
 ناخن و مانند آن علائش بعد
 مقیه و تلطیف تدبیر مرهم و

احیون صناد کردن سست و بفضی
شکافتن و باید که ماده را بدفت
بر آرند زیر آ که کپا رگی بر آورد
اکثر غشی می آرد بعد پاک کردن
از ریم پنبه که نه در آن پرسیاند
تا ریم بچند پس باند مال جرات
کوشند و دیده که در اعتقاد
باطن افتد بجلوس گذشت
خزاج و آن نیز ورم بر
سر

ست که میل جمع کند و در پیش
 همان ست که در و پده گذشت
فایده آماس تانیک پنجه نشود
 بشکافند و بهترین محل شکاف آنجا
 که بند شده باشد و نرم گشته
 و باید که شق پائین تر کند تا ماد
 خوب بر آید **ادویه** و نرم
 سپید رنگ که چرارت و پی
 در و باشد و بازی و نرم و

نامند علاجش اصلاح مزاج و شفیه
ملغم است و نظرون بآب گرم
و خاکستر درخت انگور و قدح
سکه صماد نمایند و صبر با سکه
و گلاب کافی است **نفخه** ورم
ریحی را گویند و نشان وی
سکی است و بعد غمزه همچنان ببال
بر آمدن بمشابه مشک پریا و نیز
علاجش از چیزهای بادا لکچر هیز
بداند

بدانت و شکنده باد خور و
 و بکار رس تحمید کردن و طلا
 او ذیما بکار بستن **سود** و رم
 غلط است که زیر پوست از
 حرکت و دادن حرکت میکند
 در محلش و وسیع اقسام است
 سحبه علیه اوردن مالیه شیراز
 علاجش نفی بلغم است و ^{خلون} و دوا
 و ایم نهادن پس اگر تحلیل نماند

ادویه مغفنه گذارند تا پوساند
یا شوق نمایند پوست را و سله
را بر آرند با حیا طے که میدانند
غده و عقد فزونی مایه صلب
ست که بر ظاهر بدن افتد و فرق
درین و در سله آن است
که اینها سخت می باشند و کلان
نیشود و اگر کثیر الماده باشد
در جنب او غده دیگر پدید آید
بکاف

بخلاف سلع که کلان می شود
 و بهیچ حال خالی از ترس نیست
 و علاجش و اخلیون نهادن است
 و قطعه ثقیل اسرب بستن
 و رمی است که در اعضا
 غده می پدید آید و از خنثی
 طاعون نباشد علاجش همان است
 که در اورام مغابن گذشت
خنازیر همچون سلع بود و زهر

قبول عمر مگر آنکه خازیر نسبت میبلوه
میل بنیچه و بیشتر در گوشت نرم
پدید می آید خاصه در گردن و
بغل علاجش شقیه بلغم است و
داخلیون نهادن و بهر شقیه بهتر
چیز ما حب خزان و حب واصل
است و اطریفل عند و سی
سوخند و رم صلب را گویند
علاجش شقیه سودا است و مرهم
در بطن

و اخلیون نهادن و باشد که
 از بلغم یا از ترک سودا و
 بلغم افتد و صلابت درین
 نسبت سودا و ایست کمتر می باشد
 علاجش متقیه است حسب الخلط
 و بعضی ازین عذیم الحبس و
 بعضی دنیست حس باشد و الم
 کند سُمی است بقیر و من غیر
 خالص و این را اندازک توان

کرد بخلاف عذیم الحس که لا
برتر که گفته اند **سرطان** ورم
سوداوی است که شیدید الصل
و کمد اللون و ستدیر الشک و نیز
وسطش آکنده و در عضو فرو
بود و نواسیه آن رگها نیز
و سرخ پدید آمده و مجموع
سبطان ماند علاجش مقیه
سودا است به ریج و در اصل

منه

مزاج جگر کوشیدن و ابتدا
 ارا و عات ضا و نمایند
 تا متقرح نشود و بعد تقرح آنچه
 بدیل و مسکن و مانع از دیار
 بود و بکار برند چون سپیده
 و تو تبا یه مغول جز آن بروغن
 گل آینه عرق **بدین** پارسسی رشته
 گویند علاجش و را ابتدا افشا
 ظهور و بعد ه بر نفس و رم زو

نهادن و مقیه سودا و ترطیب
نمودن و صبر بآب گشیز تر
و آب کاسنی سبز طلا نمودن
و صبر در دفع این مرض مخصوص
ست بیدرم صبر در آب
کاسنی شب تر نمایند و صبح آب
آن بنوشانند فقط باقند و روز
دوم یکدرم صبر کنند و روز سوم
یکدرم سه روز کافیه است و

چون رشته برون آید بر قطعه آهن
 که بوزن یکدرم بود و چپند تارشته
 بمقالت اسرب اندک اندک
 بر آید و درین هنگام و تواتر
 روغن مالند و آب گرم بمشانه
 بزیگما و نهاده تحمید نمایند و
 نمایند تا گسسته نشود و اگر گسسته
 بشکافد در طول تا که ماده فاسد
 جمله بر آید پس باند مال کنند

و معجون متنبل بخاصیت مانع
این علت است **جدام** علی هست که
بیت اعضا را فاسد سازد
بغایت و فاسد و پهن شدن
گرفتگی و از و مشابه شدن و
چه بشیر خاصه و لبست و این
دار الا سدنیز گویند علاجش
بدن است بفضله و مسهلها
مقدوده و دوام استجمام و
رطبیر

ترطیب و و ام غذا سقوطاً و مرغاً
 و بهترین اغذیه شیر گوسپند است
 اگر فقط بر همان اقتصار کند بهتر و
 بانان نیز شاید خورد و هر چه
 سودا افزا است ترک
 نمایند و از معالجه این ملول نشوند
 که بعد ویر علاج می پذیرد
 و ندو می که بیشتر در سردی
 پدید می آید و وسیع اگر تر باشد

وزرد آب از آن بر آید سعه
رطب باشد و شیر چخته گویند
و اگر خشک باشد و قشر ناپس
سپید از آن جدا شود سعه رطب
باشد و یا بس نماند علاج در رطب
مضد نمایند و بعده بطبخ بلبله
و شاهنده نقیه فرمایند و در
اصلاح خون کوشند و زرد
چوبه و پوست آنار و مردانگ

و خا بار یک ساخته سبر که و رغن
 گل طلا سازند و دریا بسینه
 سودا نمایند و در ترطیب مزج
 کوشند اکلاً و طلا و سوطاً
 نوعی است از رطب که آنرا تهید
 گویند نوعی است که آنرا روس
 الا بر نامند نوعی است که آنرا عجز
 گویند و وسیع مشابه بدل بود
 و از ابتدا سخت باشد و تسخ

کخذ نوعیت که آنرا یتنی نامند و نوعی
که آنرا سعه حمرا گویند و نشان
آنست که چون سربتراشد
پوست سرخ شود و تدبیر
همه مفید و اصلاح است **جرب**
بپارسی گزینند و وسیع خارش
مع البثور است پس اگر خشک
باشد جرب یا بس گویند و اگر
تر باشد و زرد و آب آلود

بر آید حرب رطب خوانند علاج
 در رطب یا لب ترطیب
 کوشند ظاهر او باطناً و بعد حصول
 ترطیب شقیه نمایند بدفعات
 و بآب گرم غسل کردند و هم
 روغن گل بس که مالیدن مجرب است
 و در حرب رطب نخست فصد
 کنند و بعد حسب غلبه خلط مسهل
 دهند و زهره را اوویه حار طلاء

ن سازند **حکۀ**، غار شش پی ثور
ست علاج همان است که در حرز
یا بس گذشت و حکۀ در اعصاب
مخصوص افتد و در مجلس گذشت
و برای حکۀ قبل و یا دبر حله و تخم
کتان بعل جو شایده و خرفه
بدان آلوده بر داشتند
سودمند است **فایده** جرب و
حکۀ و شرب که طفا را افتد بعد

اخراج خون بحاجبسم یا علق بطنج
 گل سرخ و نمفته و نیلوفر و جو
 مقشده کوفته بدن بشویند و روغن
 بر بدن طفل مالند و تدابیراً
نصف بنور خرد سرخ است
 که غارش شدید و خلش باشد
 و آنرا شوکی نیز گویند علاجش
 بعد مضد و اسهال صفر اوکام
 و خایه که مالیدن است

قوی با، پارسی کر بون گویند

و بهندیس داد نامند و وی

خوشینتست دنی در دکه

با غارشش پدید می آید علاج

اگر نوپید است و در گوشت

سدايت بخرد و حضض با

سدا که با بلید ساند و لنگ

کفایت کند و اگر اندک

تاثيری در گوشت کرده

هـ

باشد ز لوبه بران چسپانیده
 عشق بسد که و مر بسد که ماند
 و اگر تاثیر تمام در گوشت
 کرده باشد و ذی غلظت
 بود نخت بفض و سهل بود
 پردازند و بحمام روند
 بکده بعد از نفس عضو خون
 گیرند و ادویه قویه طلا
 نمایند چون زرنج و اشق و

خردل و مقد و نراج بر و غن گندم
و سد که آمیخته **فایده** چون قوبا.
ز ابل شود ادویه را و عه طلا
باید کرد چندگاه تا عود نکند
و قوبا را اطفال را آب دهن
صایم بالند و قوبا که بدایا مقشور
شوق نمایند اگر ممکن بود **سپس**
حار گذارند تا گوشت **فایده**
بخورد **سپس** جراحت را **میل**

سازد **بثور** **تیه** بثره سپید است

که بر پنی و پیشانی بر آید و چنان
 نماید که گویا نقطه سرد است علاج
 بعد ثقیه بدن از بلفسم خاکستر چوب
 انگور رسد که طلا ساختن است
تجارت الیل بثور صفار است که
 وقت شب و هنگام سرد
 پدید آید و خارشش کند علاج
 بعد ثقیه بخسج مسام کوشیدن است

و آنچه در جرب و حکه گذشت

و مالیدن آب کرفس و در دست

سه که نفع دارد **ثالمین**

بثور صلب است شدید الصلابة

است که بهندی می گویند و

و بی اگر مدور الرأس و

دقیق الاصل بود سمار می گویند

و اگر دراز و کج بود مستد و

خوانند و اگر چرک و ریم بود

و زهر

حسیوس نامند و آنچه بر پستان
 و رویه پدید آید و پهن و زرد
 بود و عده سیه نامند و اگر در ازو
 مایل به سخی بود و خطیب نامند و
 علاجش بعد ثقیفه نمک بسر که باید
 شست و بر و عن گل و چرب
 مرغ پیوسته چرب داشتن
 بلخیه و شمع مع البثور زد
 خنکر لثه است که زرد آب

از آن بر آید و اگر تا خفقان و غش
می علاجش بعد ثقیه گل ارسینه
ببر که طلا کردن است بر
سپیل و و ام تا که مرقه
خساک شود و گوشت صبح
بر آید **بطسم** بثره سیاه است
که در ساق پدید آید و متقرح
شود و زرد آب سیاه بر آید
علاجش بعد مضمه و سیفه و فنا

از نفس عضو خون کشیدن است و
 بر لو و جامست و بعده خاسخوت
 و ما میران کوفته پنجه رسد که و نیز
 روغن زیت مرهم سازند و بجا
 برند **توت** بالباء الفوقائین بشره مقطر
 که در عسوق رخساره یا در مقعد
 که منبرج ظاهر شود و علاجش آنکه
 بعد تنقیه مرهم زنگار دهند و بعد افتاده
 فاسد بر آهسم مندمل سازند و **دانش**

درم گرم است و در اصل خن
پدید آید با در د شدید و ضربان
و تعدد قوی و باشد که تب آرد
علاجش بعد مضمضه و اسپهال خفیفه
تبدیل مزاج کوشیدن است
و در ابتدا اسپهال سبک که
کردن بر برف سرد کرده
و عند شدت و بجم پیچ ایون
سبک که طلا کردن پس اگر بدین

تدابیر و جبع نه نشیدر و غنیر
 کرده و انگشت در آن تاده
 بخلیل رود و اگر کفایت نکند
 تخم کتان و تخم مروضا و سازه
 تا ورم پزد پس بمبغ و مندل
 سازند **ابو اسما** ابو الدم نیز
 گویند و وی آن است که
 شریانی زیر پوست بشکافند
 یا سقظه و خون و سچ و هوا

که دو شریان است برون آید
وزیر پوست جمع شود و خاصه
وی است که وقت انقباض شریان
در مسمیت شود و وقت انقباض
بلند گردد و بر اسب برگشتن و باز
آمدن خون و لون و رگهای
و باد نجاسی باشد علاجش
تواضع است چون شاه بلوط و
مازو مانند آن و اجتناب از محرکات

خون **بثور الاصابع** و و بی استقامت
 یکی آنکه خود سپید و سخت بج
 بود و عذر النضج باشد و از سر
 بثور اندک اندک ریم نیز
 آید و این را ذات الاصل گویند
 و دوم آنکه ملهیب بود و در جو
 پدید آید و حواسیه او بقدر در
 سرخ نماید و این را شیم گویند
 و سوم آنکه بزرگ بنیه بد مل خورد

بود بر بناگوشش بر آید و این را
بثور الاصداع و در پس سر و گردن
پدید آید و آنرا بثور الفقاکویند و ما
بع شدید می باشد و کثیر العدد
می بود پنجم آنکه حوز و دسخت و
سرخ و پی در و باشد و خون
بر آید ز مانی طویل باشد
پس از آنجا غایب شود و جای
دیگر بر آید علاجش بعد تنقیه حسب الماود

اضمده بکار بستن است و در بنور
 القفار و غن نبفش و شیر زمان در
 چکانند و بر سر مالند **آبله فرنگ**
 نوعی است از بنور غریبه علامت
 ثقیه است حسب الخط **خفیه**
 بنور خرد سرخ بمقرقه است که
 بمقدار کاورس بود و باتپ باشد
 و وی مشهور است **جد** **س** بنور بر
 است که بمقدار عدس باشد

و باتپ بود و این را بلعه و لمرگان
گویند **حمیق** حیات بزرگ
سپید متفرقه که پی تپ باشد و
عقل و نفس برقرار بود و این
اسلم است و این مستمی است هم
بخارک و خشک و باد آمله علاج
تدبیر تپ از سبب حیات بخون
و بتدبیر سرانیدن آمله و خشک
کردن و خشک ریشه جدا کردن و نشان

وی زایل کردن بکوشند بطریق
 که در طب الاکبر است **فصل**
 در آنچه بلون جلد نقل دارد
پیش از این سیدیه غلیظ است
 که بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود
 بر بدن برص منتشر گویند **فایده**
 این سیدیه رقیق است که
 بر ظاهر جلد شود و در قریب
 آن است که برص براق بود و

چون دیر پاید در عسقم جلد شتر
کند چنانچه اگر بعد استحکام و
سوزن بخلائند خون بر نیاید اما
بهق اکثر مدور باشد و دفعه
پدید آید و هر چند مرمن شود اما
خون از سوزن خلایند بر آید
فایده اسود و بهق اسود و برص
اسود را قویا به مقتضای گویند
و هر چند پوست درین هر دو

جدا می شود و لیکن پوست بهیق رقیق
 بود و در برص غلیظ همچون فلوک
 ماهی علاج در پختن ثقیه بلغیم باید
 کرد و در اسودتین ثقیه سودا
 و ترطیب و بعد ثقیه ترسینا
 تخم ترب بسرکه طلا ساختن و در
 سید و خربق سیاه بسرکه در بهیق
 سیاه و برص سیاه نافع است
 و خون مار سیاه و در برص سید

بالخاصیت نفع میدهد **کلف** مشهور
ست و بوجه محض و مندرق در
کلف و بهق سیاه آن است که
کلف صاف می باشد و بهق نیا
ذی خشونت **تمش** سرخی مایل
ست که در بدن پدید آید و اکثر
بر وجه افتد **برش** نقطه مایل است
ست و این نیز بر روی افتد
و آنچه گفته شد مطابق قول جمهور است

علاج ریوند چنی معبل ضما و نهاده
 دیگر، زرنج زرد و باب گشیر
 تر طلا سازند و اگر نفع ندهد متقیان
 کوشند و بعد تطلیه و غذا طلا
 دوا سخت باید که از آب گرم
 تجمید موضع علت کنند و دوا نیز
 گرم کرده برهند **خیلان** جمع خا
 و آن نقطه خرد مشهور است نیا
 یا مکه از بدن افراشته باشد

علاجش همان است که در کلف
بکار آید **الحضرت** آن است که چون
زیر پوست پفشد از ضربه علاج
بعدت کین الم ضربه برگ کرب
یا برگ ترب یا پودینه ضما
نمایند **و ششم** آن است که عضوا
بعمل نیکون سازند چنانچه دزن
و هقانیان مرو حبت و تد پیر تل
کردن و بی آن است که بنظرون

و آب گرم آنجا را بالند و بعد
 علك البطم بعسل نرم ساخته ضمما
 نمایند چند کُرت پنبه‌ان کنند
 تا تمامه زوال گیرد و اگر ازین
 دور نشود متفرج سازند به
 بلاد **بادشنام** سدنی مایل
 بکدورت است که بر وجه و
 اطراف ظاهر شود خاصه بگام سرد
 علاجهش ضد است و اسهال بمطبوخ

بلبله و اگر با جراحت بود مرهم
احمر کجا رستن و از نفس عضو خون
کشیدن و صابون طلا کردن و
بعد خشک شدن بآب گرم شستن
و باز طلا کردن و شستن مکرر نفع
دارد **فادلو** یعنی متغیر شدن رنگ
بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب
خوردن زیره و نانخواه یا بسبب
غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند

الفرق

و ثقیه نمایند و حسب حاجت
 با صلاح پردازند و تقویت کوشند
 و روشستن بارد با قلا سود دارد
خراج سبوسه سرست و آنرا
 ابریه نیز گویند علاجش تدبیر است
 و در آب چند رنگ انداخته
 سرستن و اگر کفایت نگیرد
 بلغم و دودم سودا توجه نمایند
شقوق اطراف وجه و شفته

علاج اگر از امور خارجی بود چون
گرمی و سردی قی و طی بکار برند
و اگر از امور باطنی بود بترطب
و ثقیه کوشند حسب سبب **تشق**
و تفش جلد تشققت در شست
و نقه معروف علاجش تغییر
بدن است و تدبیر بادمان
مرطبه **سجوع** جلد یغی خراشیدن
شدن جلد علاج مرد اسنگ بگذا

سائیده و بالند اگر قوی باشد
 و خوف و رم بود و رگ زنده
 و خرقة ترک کرده بر نهند بشرطیکه
 در اطراف عضله نبود و الا
 وضع خرقة نشاید **فصل در نجبة**
موسی تعلّق دارد **دواء الثعلب**
 آن سست که موی بریزد پیوست
دوای آنکه موی بریزد و
 پوست نیز جدا گردد و درین

دوفادور جلد لازم الظهور است
علاج آثار هر خلط که پدید باشد
نقیه و سی باید کرد انتشار ^{قط} روستا
شعر بخی رختن موی بی ظهور فساد
در جلد علاجش نیز حسب سبب
توان کرد و انتشار شعر سکه
بآن پوست بغایت نرم نمایند
مشمی است بعلت نغاصه و نغاصه
را با پارسی شتر مرغ گویند و

این مرض با و پشتر افتد و تدبیرش
 خلق سست زود زود و
 تدبیر سست و غن آس و
 و غن آمله دایم **دو** **ای** که موی
 وسط برود و فقط علاج در آن
 گذشت همان سست اگر درین
 پیری افتد تدارک نوان کرد
تشفق شمر و علاج آن
 تدبیر سست **نمونه** است

که سرچرب نمایند علاجش شقیه
ست با طرفیات **شبت** یعنی
سپیدی موی که قبل از وقت
آید و وقت او کهولت است
و تدبیرش آن است که یکد
بلبله مر با هر صبح بخورند و در
ماه یک هفته اطرافیل صغریا
برند و دو ماه بعد سهل بلغم
مبمل آرند و از موضعات

و کثرت مضه و جسمالع بهر هیزند
 فایده برای محافظت شعر و غن
 لادن و ر و غن مور و مالند
 و برای تطویل شعر بآب آمله
 سر بشویند و آس گل سرخ
 نرم کوفته بآب آمله در سر
 اندازند و برای انبات
 شعر یغی رو یانیدن شعر
 زیت کهنه یا خاکستر مقصوم

وزید البحر سرشته مالیدن نامست
وانچه در داء الحیه و داء الثعلب
بکار آید و بر اسی حلق شکر است
وزرینج مشهور است اما
حلق عانه با ستره بهتر است و
بنوع خالی از مضر نیست و بر
سنگ انبات موی چ و افیون
و شوکران بسرکه بالند و خون
سنگ پشت و میضه و مورچه

نام مست

نافع بر اسب تجید شعر یعنی انبوه
 کردن موی برگ سرد و مار
 لادن یا هر چه باشد سوا
 روغن گل چرب سازند و ترا
 تشعیر شعر خا و در و سی و شرا
 باریک ساخته و بد که آمیخته ضماد
 سازند **فصل** در امراض
 اطفال فی سیه پماریهایی ناضج **برص**
 الاطفال فی سیه شدن ناخنها و ^{علاج}

آن حله و تخم کتان کوفته بسل ضمنا
کردن است و اگر کفایت نکند
ثقیه باید کرد **صفر** **نظفاری** یعنی
شدن ناخن تا علاجش تخم چرچر و
سرکه طلا کردن است و تقیل
صفر نمودن **و جمع** **نظفاری** یعنی در دهن
علاجش برگ مورد و برگ
سر و کوفته ضماد کردن است
حکته الاطفاری یعنی کوفته شدن ناخن علا

در ابتدا برگ آس و برگ
 انا ر کوفته ضا د کردن است
 و بعد سکون و ر و آرد گندم
 و زیت بنه دادن **طلقی** است
 که ناخن همچون برگ پیچید و
 براق و سهل الاکنش ر شود علما
 ما را الاصول و گلقد و سبکچین
 و دادن است بروغن بادام
 و بعد نضج مطبوخ افیمون خوردن

وزوفاد رطب و بادام
شیرین و پیله بز صناد و ختن

فصل در امراض متفرقه

کثر میل و صبیان متمل سبب نیست

و صبیان پخته و سی علاجه شش

بدن است و غسل آب شور

و تجدید لباس روز و روز و

نوعی است از قمل که آنرا قمل مقام

گویند در مسام چپان می باشد

و یا

گویا بن مویست و چون
 گرمی میرسد بخش می آیند و آن
 در همه مفیدست بعمر البست
 نوشتار در در سر که حل کرده
 بالذکر **تقریر** و سببش اگر ^{مستلا}
 بدن بود از اخلاط ثقیله و ^{شد}
 نمایند و اگر استلا ^{شد} بدن با
 از طعام تفصیل غذا فرمایند و گرسنه
 دارند و اگر از ضعف قوت ^{بود}

تقویت دهند و ماز و بار یک
ساخته بالند و برگ مور و
بسوزند و بخور آن بر بدن رسانند
و اغذیه غلیظه حبس عرق میکند و
بسیار پا پوشیدن و به هوا
مقتل نشستن و عرق را نشف کردن
جاست و این روغن با جود
حبس مقوی و مانع غشی است
آب بهی آب سیب گلاب

روغن باکنجد برابر باتش نرم نموشند
 تار و عن باند **فایده** کثرت عرق
 که بر سبیل دفع طبیعت افتد و رو
 بحران باشد حبس آن نشاید کرد
 مگر چون خوف ضعف پدید آید
عرق الدم آنست که خون در عرق
 در آید علاجش فصدست و
 اسهال و تطفیه خون و بعده
 تدبیر مسام با استعمال قابضات

بر بدن **نزال** و **من** مغرطین لاغری
و فریبی که با فراط باشد مرض
ست تدبیر فریب کردن نخست
از الة سبب نمایند بعده اغذیه
و ادویه منم دهند و این عجیب
ست نودریه سپید و سرخ
نخستین مغر با دام حب الصور
حب الخضر جمله برابر نرم بگویند و
برو عن گا و اینم بر سرشند و صبح شام

بقدر قدر

بقیه قوت بخورند لک مغول بکیم
 باسد که بدهند ناشتا تا یک هفته بلکه زیاده
 بدن را عرق کند **اخر اقل** یعنی موفقی
 از آتش علاج قبل از آنکه کردن
 آنست که خرقه بر برف سرد کرد
 نهند و گل ارمنی بسد که بالند و عده
 بخته بگذارند و سیاهی دوده
 صمغ نعناع دارد و سپیدی بپزند بدستور
 و جغرات با شکر مالیدن است

کذا الک و بعد ظهور آله مضد کند اگر
بدن مستی بود و مرهم سفیداج
پند یا مرهم سورما **احراق** الدمن الجا
یعنی سوختن از روغن گرم و نیز
تدبیرش همان است که در حر
الذار گذشت و این مخصوص است
سپیدی پخته اندکی هریت آمیزند
و بالند **احراق** یعنی سوختن بآب
گرم علاجش خاکستر جو برزد و بپزند
باید

مالیدن است **احراق** من الصوری
 سوختن بآب عرق سوختن از صافه
 تدبیرش بان است که در حرق
 النار گذشت **احراق** اللبان
 النوع سیغ سوختن زبان از آن
 و این پان خور از اکثر افتد
 علاج بلعاب اسفیل و مانند آن
 متضمن است و بروغن بادام
 و جوز هندی مالیدن **فصل**

فی جراحات بدانکه جراحت تقرق
الصال را گویند که در گوشت افتد
و وسیع چون ریم کند قرصه خوانند
و اقسام جرح بسیارست
صغیر کبیر بسیط مستوی انتفا
غایر منفضل المصفه مرکب
نافذ و از آنکه این فن بجرا
تعلق دارد ذکر آن بجز ابرام
غایت اینقدر بداند که دل

چون جرح یابد مهلت ندهد و موت
 لازم آن است و دمانغ بی عقل
 احتمال است و نشان و سی قتل
 عقل بود و گرده و مشانه و امعا
 حکم دمانغ دارند در باب
 جراحت اما بر آمدن بول از جرح
 مشانه و بر آمدن براز جرح است و
 گواهی دهد و جراحت جگر اگر چه
 مخوف است لیکن امید سلام است

دارد و جراحت عصب و خطر
عضله مخوف است و از تغیر لون
و غشی و تشنج توان دانست
و جراحت زانو که از پیشتر بود
خلاصی از وی کمتر است و
جراحت سگم که جوف نافه بود
مخوفست و تهوع یا فواق لازم
آن است و جراحت معده مخوفست
و آنچه در غیر این اعضا افتد آنرا

امیدوار سی سلامت اکثر باشد
 بالجمله آنچه راست باشد بادونت
 و آنچه استخوان درو سی
 باشد باید بر آورد و درین
 باب بجرّاح دانا رجوع نمایند
 که عامل باشد و علم مجرّد و ریخا
 سود ندارد **تثویب البصل والنو**
 و غیرها سیغ غلیدن پیکان و خا
 و مانند آن علاجش بعد از خراش

مرو کذر بار یک ساخته پاشید
ست **مسئل** فی القروح و این نیز
انواعیت سبط مرکب عمر اندام
خالی باشد و مرکب ضد آن عمر اندام
آنکه از عوارض مانع اند مال تحلی
باشد و مرکب ضد آن و عمر اندام
آنکه در غایت فساد بود و بنا
بعد متقیه چهل روز بر آن بگذرد
و این قسمی است از عمر اندام

و ساعیه آنکه چون رطوبت او
 بر جای دیگر رسد آنرا نیز فاسد
 سازد و ماسکله آنکه نوا سیه
 را بخورد و تدبیر آن بجز احسان باید
 گذاشت و برگ نیم که درخت
 مشهور است کوفه بغسل آینه
 انفع ترین معالجات فروع حیات
 و پرهیز سودمند تر و نفعیه ^{الامر} اسرع
 و این تدبیر در ناصور ^{بلوغ} است

نخست قرص را بگل آب که فاستر
درخت انگور و در آن آمیخته
باشند بشویند و بعد شستن
کهنه بشو آب تر سازند و بذرو
انزروت و صبر و دم الاغین
و کندر و ایفون و زعفران آلا
و همینان نهند تا که به شود و اگر
سودند بد گوشت فاسد ببرند و
اگر ممکن بود بعد از مندمل سازند

مضر

فصل در سقطه و ضربه توو

الزني و رم و تنبست گل
 ارمني و سپيد بيهضه و مانند آن
 ضا د نمايد و اگر با و رم و تنبست
 بيهضه و حجامت پروازند پس
 روادعات گذارند و مراعات
 اماله ماده و جزآن که ضرر باشد
 و در ضربه عصي در دو واجب دانند
فصل در تدبير سبوط بغي

کسی که او را بسیار تازیانه زده
باشند و بدان سبب گوشت
زیر پوست متفرق شده باشد
و زدن بچوب نیز همین حکم دارد
علاجش بخش کردن است تا
گوشت متفرق مجتمع شود و بعد
گوشت پند فرج کنند و پوست را
همسچان گرم در پیچند بروی
و اگر خون زیر پوست جمع شود

مفرنان و ترب ضا د نمانند

فصل فی الکسر و الخلع و الوت

و الوهن و الوهیه فاما الوهیه شکستن

استخوان خلع از جای برآمدن

و بی نه تمامه و بی بر آمدن از جای

خویش نه تمامه و ووهیه امکه با استخوان

و با اعضا محیط آن کوفت لاحق شود

اما ورنی و دمن و ووهیه روعن

مالیدن و برگ سور و نرم کوفت

پاشیدن و مغاش و عطمی نروده
پخته طلا کردن و معدل بستن تا

فصل در تدبیر سوسوم هرگاه

کسی زهر خورده باشد علاجش

همان وقت قی آوردن است

بآب نیم گرم و روغن کنجد با سکه

بسیار نوشانید و اگر خوب نیاید

در طبع شربت کمان آمیزند و قدر

نوشانند با بجمده هر براتی دهند کثیر دهند

و چون سبب مدعا کرده
 شود شیر تازه خاصه اگر از گاو
 بود بنوشانند هر قدر توانند و مسکه

و روغن گداخته حکم شیر دارد
 دفع زهر تر یاق بگیر نافع و قطعاً ضیق
 ندهند و اگر خواهد طعام لایق شکم خورد
 و هر گاه بر نوعیت سم اطلاق شود
 آنچه در اختیار است تدارک آن
 مرقوم شده خاصه بعمل آرند **فایده**

چون غشی افتد و حدقه بگردد و چشم
سرخ بود بنض ساقط شود و زبان
برون آید و عروق سرد جارت
شود امید نجات نباشد و بداند
که سم یا معده نی می باشد یا نباشد
یا حیوانی چنانچه میخفت نیست **فصل**
در معالجه گزیدن جانوران زهر دار
بدانند که طریق دفعش از شش وجه
بیرون نیست آنچه مسبب حال باشد

کار دهن

بکار برند یکی آنکه چربی دهند که
 حرارت غریزی را برافشاند
 و احتیاط را بکوت و دزد و زهر دفع نماید
 چون تر باق بگیرد مانند آن دوم
 آنکه تن را از رطوبت پاک کند
 بقی یا با سهال اما فصد نشاید مگر
 در عقرب جرآن یا بعضی حیوانات
 سیوم آنکه فاذر هر آزموده و تر تیا
 که دافع زهر آن حیوانات بود

چون افغی جهت گزیدن اسفین
چارم آنگه دواسی دهند که ضد
مزاج آن حیوان بود چون انکرو که
ضد مزاج کثردم است و مانند آن
نخیم آنگه دواسی و عملی کنند
اخلاط را بحرکت آرد و طبیعت
را بر موج پیوست آنگه و تفریق
باد و به معرفه و خبر آن خوف هم
دارد ششم آنگه تدبیر می کنند

که میهن

که منع انتشار زهر کند و آنچنان باشد
 که بمجرّد لسع عضو ملسوعه را قطع نماید
 اگر ممکن بود دافع دانه را بالاتر از محل
 لسع و ادویه مخدّره بر آن نهند تا زهر
 تجاوز نکند و مکنده باید که شکم سیر
 بود و دهن بر و غش کلّ حُرّ ب
 سازند تا مضر نکشد **ادویه** که دافع زهر
 است لاغیه شیر و گزیدن آیه
 را نفع تمام دارد تخم تربخ و مشتق

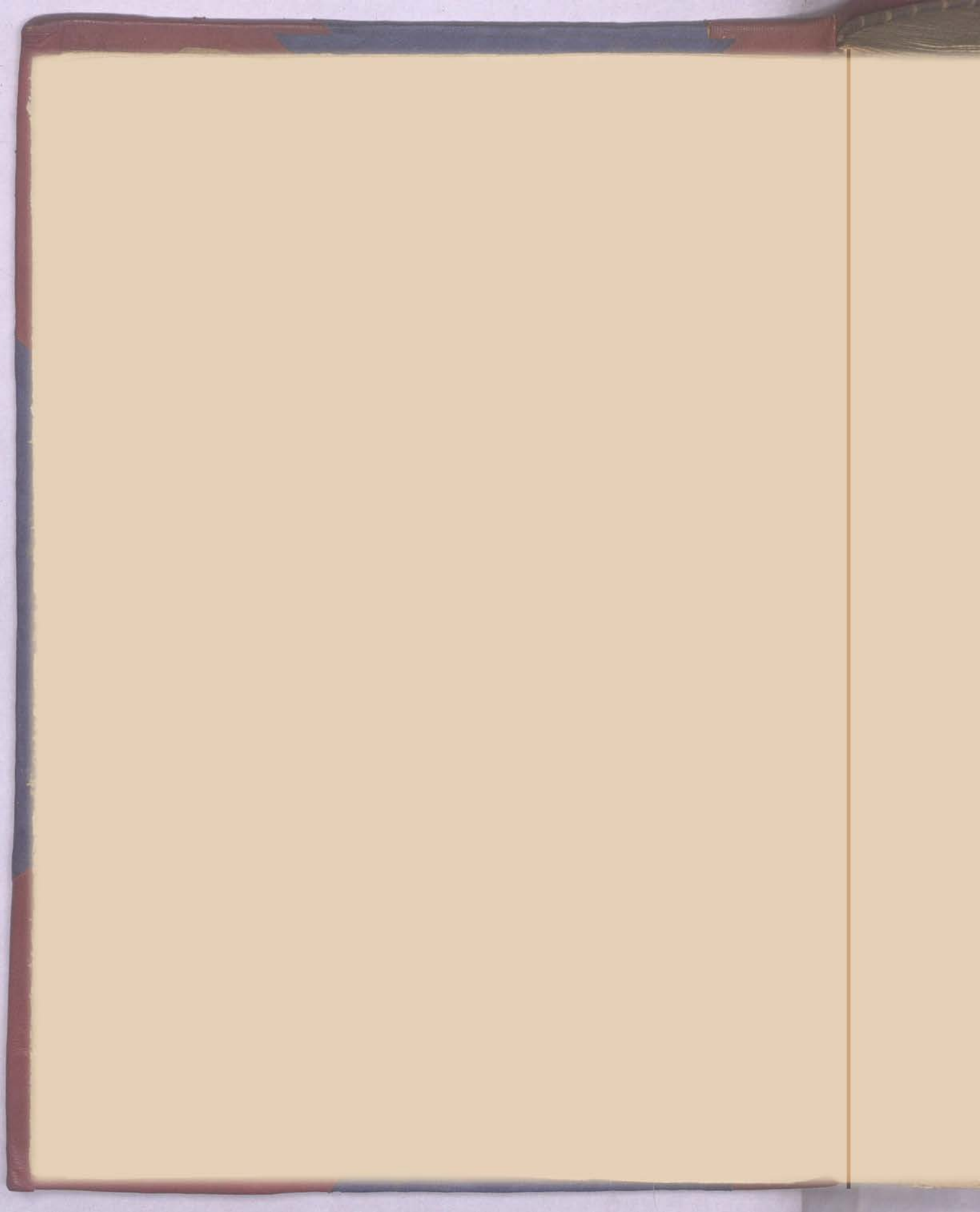
جمع زهر مایه حیوانات را سود
میدهد و سرگین بر سوخته خوردن
و ضاد کردن اثر کلی دارد و
و پودینه گوهر خوردن و ضاد کردن
سودمند است و گشنیز کهنه
خورانیدن لدغ زنبور و مورچه
و گس عسل را سود دهد چون او
جامع و کافی در مطلب است
باد و به علیده پیرداخت و زخم

سگ را تا چهل روز به شدن بند
 و اگر فدا هم آید متفرح سازند تا
 خوشتر آید و در اسهال سودا مبالغه
 نمایند و زهر این بعد سالها غلبه میکند
 آخر از از سگ دیوانه که ویرا
 گزیده باشد ضروری است چهار
 که از گزیدن سگ دیوانه افتد
 از گزیدن مضموض وی نیز افتد و
 متفر از آب لازمه و سست و آنرا

که از خور و ن آب بهلاکت می افتد
تدیر آب نوشانیدن آنست که
یک نیزه در انگیزند و سداو
در مشرب گذارند و سداو دیگر در ^{حلقش}
چنانچه وسیع آب را نه بند و نه ^{بعض}
اهل تجربه که با نوقت که سگ دیوانه
بگزد خون آنسگ قدری گرفته و
بآب آمیخته آنکس را بنوشانند اگر
نخند و گفته اند که تا شش ماه سگ

خو را ند هر روز یکمشت و تا سه ماه
 زایل شدن زخم را ندهند و گفته اند
 که جگر همان سگ بریان کرده خورا
 نفع تمام دارد بعودن الله
 نقایع تمام شد
 الهی پامرز این مرسته را: مصنف نویسنده خوا





KH' DA B' KHCH O.P. LIBRARY
Prog No ¹²⁷¹⁴4763 (Old Series)
Date 4-8-1955
Section *Manuscript*

